کلام الملوک ملوک الکلام

للّٰہ الحمد والمنۃ کہ درین ایام فرخندہ فرجام نضارت انضمام کلام بلاغت نظام
فصاحت التیام یعنی رقعات پند آمیز موعظت خیز خزینۂ آئین خسروی گنجینۂ خوش تدبیری المسمی

رقعات عالمگیری

ریختۂ کلک جواہر سلک سابق شاہنشاہ ہندوستان زبدۂ دودمان گورگان
نامی فرزندان امیر تیمور صاحبقران موجد اعجاز طرازی جہان پناہ حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی

در مطبع منشی نولکشور کانپور باہتمام بھگوان دیال اسسٹنٹ طبع گردید

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے اوسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُن مین بعض کتب انشاء فارسی و اُردو وغیرہ درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشآت فارسی

انشاے بہار عجم - بالتزام الفاظ فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کی لفظ نہین آئی مصنفہ مولوی امانت علی -

انشاے خلیفہ - مع اشعار کارآمد خطوط نویسی مشہور انشاء درسی از خلیفہ شاہ محمد قنوجی -

انشاے تمیز - مصنفہ منشی کالی رای تخلص تمیز -

انشاے مادھورام - مصنفہ منشی مادھو رام -

انشاے منیر خط نستعلیق مصنفہ میر صافی منیر لاہوری

ایضاً بخط شکست

انشاے بہار ہند - رقعات بعبارت عاری مسیح تصنیف عبدالعزیز آردی -

انشاے جامی - مصنفہ ملا عبدالرحمن جامی -

انشاے طاہر وحید - از منشی مرزا طاہر وحید -

انشاے فائق - مصنفہ مولوی محمد فائق -

انشاے دولت رام - مصنفہ منشی دولت رام -

انشاے گلزار عجم - مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی

انشاے مفید - مصنفہ منشی لچھمی رام پنڈت -

انشاے دلاویز - تلازم شطرنج مین مصنفہ مولوی عزیز آردی

انشاے عجیب - اسمین رقعات ہین سواے لفظ فارسی کے لفظ عربی نہین ہی مصنفہ منشی محمد جعفر -

ظہیر الانشا - مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین -

انشاے صفیر بلبل - مع صحت نامہ یہ بڑے مرتبہ کی انشاء رنگین عبارت کی ہی مصنفہ مولوی عبداللہ خان علوی خرجوی جنکا پایہ نثر نگاری مین ہمرتبہ قدما ہی -

انشاے دلکشا - جلی قلم مصنفہ منشی فتح چند -

انشاے بےنقاط - سب رقعے صنعت مسقوط النقاط مین ہین تصنیف منشی کامتا پرشاد -

انشاے لطیف - اسم بامسمی ہی تصنیف منشی ہیرالال ہی باید شنید سے نسخہ بھی بمصداق قل ما قل و دل غایت درجہ سودمند اور حاوی اغراض دلپسند ہے -

رقعات عزیزی - مصنفہ جناب مولوی عبدالعزیز صاحب آردی

به عون صناع مکین و مکان فضل و خلاق زمین و آسمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع زرین مطبوع جهان شد



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای بادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست و پس از املای ستائش جهان پناهی که حلقهٔ بندگیش زینت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال برآرای مهر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرائم بادشاه دادگستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر بادشاه هندوستان ست انار الله برهانه همین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از بادشاه زادهٔ کلان سلطان محمد معظم المخاطب شاه عالم بهادر ست و در بعض سلطان محمد اعظم شاه بهادر بادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة القاب سلطان محمد اعظم شاه بهادر ست و برادر نامهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزند زادهٔ عزیز و فرزند زادهٔ بهادر، اراده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر همین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام و آن فدوی از اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب

امیر الامرا امیر فرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ
اختصار القاب و الفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی ایما ست از میرزا صدر الدین محمد خان
صفوی و میر آتش از ترتیب خان و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات
موسوم با شاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه ۱ همین در خلافت فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلیحضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و
خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی مراد بخش بانصوب
فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد
و باشماتت اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و ضایع گشت
از ینجاست که گفته اند از مینا خلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند + این فانی
را آرزو باقی ست تدبیرش غیر از ینکه نبیرهٔ آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت
بفرستیم دیگر از ما چه می آید باوجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفتید تا باین مهم چه رسد ظاهر کار شما
عارف بجو و بر عارفه - این نمود بی بود خود آفتاب سر کوه است بدست آمد چه دنیا و چه شما فکر خود کنید که
درینجا پشیمان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رقعه ۲ فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض بعضی ظاهر شد که امسال نوروز بطور اهل
ایران بتکلف کرده اند بفضل الٰهی عقائد خود درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهر آن
عرب که خود را سید میگویانید ع بدنام کنندهٔ نکونامی چند + تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز
از اعیاد مجوس ست و باعتقاد کفار هنوز روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدأ تاریخ من بعد بعمل نباید و چنین جهالت
بفعل گرایید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو + از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله ربی من کل ذنب
و اتوب الیه رقعه ۳ همین در سلطنت بر اضافه پسر جامن که ظاهر ساخته بود و میدارد عرضداشتی که نوشته بودند

بمطالعه در آمد بیشی مراتب غم دیر زرگ امکان ندارد و طرفه تر اینکه آن فرزند خبر خانه خود ندارند خبر پرداخت السیر از کجا یابند فتنه
بهر حال ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است * و بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۴
همین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه نمی نمایند و نوکران بیش مواجب نگاه میدارند ظاهرا مقصد
عندها ر داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که در نیولا کرده اند موجب آن معلوم نشد
پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هنود مشیر را از نوکری برطرف کنند ع از ماست هرچه بر ماست باقی
رقعه ۵ همین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید ما در ایام بادشاه زادگی
با امرا اینچنین سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند. بلکه با وصف
اقتدار برادران نامهربان بعضیها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره برادران نامهربان
حرکات نا ملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا زیانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر
انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت
مرتسم گشت و کارها دست بسته بزور بازو و این مو ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را
رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی جگردار همه کاره را که بکار عمده تمامی آید شکسته دل نمودید فرد گر صد هزار
لعل و گهر میدهی چه سود * دل را شکسته که گوهر شکسته بها مضی اگر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح
کار مفید تر است بیت نصیحت گمت بشنو و بهانه مگیر * که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر * بیشتر هر چه رضا
والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم
شد که چیرهٔ زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر دیوان نشیند سن شریف چهل و شش نازم باین ریش
و فش رقعه ۷ همین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بزبان او حواله
شده ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حال
از همه مرخص میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان مدار کار لهٔ کار را باید که تخالف نکنند و مجوز کشت و خون خلق

که بندگان خدا بند نشوند انچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپا شد نیست ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت
خلق اورکرده ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کنادنام باشاهزاده
محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ - فرزند عالیجاه اسپ راهوار که این مرتبه برآما فرستاده انداز سوائے
آن خیلے خوشیم و یاد از غمخوار بهای پدر پیر ازان فرزند جوان بخت میدهد از کمال تحفظ بخوشخرام موسوم
کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برائے هر یکی از اسپان خاصه
تا که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسلے آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه
ڈالی انبه آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برائے نام آنبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
جودت طبع دارند روادار تکلیف پدر پیر چرا می شوند بهر حال سدهارس و رسبابلاس نامیده شد
رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه مزه کهچڑی بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با
نمیرسد میخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدرے اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت
این فن داشته باشد طلبیده آید والا خوشا روزیکه بیابید و بخورند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم
روزگارے ، که یارے برخورد از وصل یارے بیت هوس از سرم یکسر نه رفت ، سیاهی ز مو رفت و
از رو نرفت ، رقعه ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزندزاده بهادر خوب آمده و کاردوش ترقی روزبه داشته
حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم بنیتی و تنبیه جاتان فرزندزاده
بهادر بحال خواهد ماند فرمان بهادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگهه کچهواهه همراه خود دارد و توپخانه
وغیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار آرزوی نبرد دیده راه راست
باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت میفرمودند که تنها کار
بیکار است انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهائے دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة
واقعشده خود بدولت و بنفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه برآمده بابتشار توفیق وضو کرده

باوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰة باجماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن جهانگیری
دیوان عام میفرمودند و دران مجلس جمیع منصبداران جزو کل باریافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل
خدمات و حقائق حسن تعهدات و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض
رسانیده دامن امید هر کدام بانجاح مرام پرداخته دلگیری دیگران مینمودند و بعد ملاحظه معتاد
اسپان و فیلان خاصه یک پهر و دو گهڑی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند
و دران مقام بخشیان عظام احوال سرفرازان منصب معروض نموده حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند
و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فرخوار هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگرفتند
تا قریب دو پهر این معاملات در پیش می بود من بعد برغبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب میشد
متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق نوشجان فرموده و جزا گل
و شهریه وظیفه خوران و راتبه داران که اکثری از علما و فضلا و طلبهٔ علم و مساکین و غربا و یتیمان و
بیکسان و بیماران بودند و بسیارے را از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس میداشتند استفسار نموده
درخوابگاه خاص تشریف برده ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی روز
از خوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد و
تسبیح در دست در اسپ برج آمده می نشستند دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض معروض مطالب
ملکی پرداخته اکثر کاغذها بتخط انور میرسانیده و چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند درین
وقت بخشی دیوان تن نو سرفرازان منصب طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بنود
تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم
میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده بخلوتکده خاص تشریف میبردند و در انجا

مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصهٔ جهان حاضر میشدند
اندرون پردهٔ نسوان و بیرون ذکور هر یک موافق رغبت طبع اشرف داعلی احوال اسلاف از بزرگان و بادشاهان
و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانه روزی خود را
باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی است قلمی نمود
در نوشتن و اطلاع دادن هر چه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند زیبنده بود بی اختیاریم در ینوقت آنچه بیاد
بود بر زبان قلم دادیم معاف دارند رقعهٔ ۱۳- فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلّم ظاهرا در سواری خیلی جلد
میروند چنانچه شنید سایبان بردار ایشان از پا در افتاد و زندگی را جواب داد بدیدتی حضور بخصوص طریق
سواری دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جان است
رقعهٔ ۱۴- فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلّم حسن بیگ و پسران کار چکله کوره برعایت خاطر افضل
اجمل معزول نشده رعایای آنجا واویلا دارند و سر بسنگ میزنند و میگویند ع اگر تو می ندهی داد روز
دادی هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام او شما می نویسند چرا اعمال حق دانسته با چال سکنهٔ آنجا و الّا
واللّٰه جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقعهٔ ۱۵- فرزند عالیجاه انچه معلوم میشود مصطفی اتالیق
دیوان خاص آن فرزند کارها بجز دوربی سر انجام میدهد غنیمت است اضافه منصب و خطاب خانی اگر بنویسند وداده آید
آدم خوب مثل طلای بیغش است بیت انچه بر جستیم و کم دیدیم دبسیار است و نیست + نیست جز انسان در این
عالم که بسیار است و نیست + روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیر دست بدعا برداشته
بود و یکی از ندمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت
و امانت در خلقت انسانی جبلی ست بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آقا نیز دخلی
هست کنوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال و اراده حاضر و از عالم تعلق خلل انداز اعتقاد
او نشود ع که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعهٔ ۱۶- فرزند عالیجاه برای آنحضرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه

ضابطه نیست که کمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست فیض آمده و پاس خاطر
آن فرزند علاوهٔ آن لهذا دادیم از همان ماهی مراتب که از انجا آورده یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که
مافوق مرتبه وست بجا آرد رقعه ۱۷- فرزند عالیجاه میرخان متصدی محال حصه سپاه آنفرزند پرگنه
سکرا را واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است از ینجا
گوشت و استخوان آنچه بود برابر قیمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر بر آورده
از همانجا بدهد رقعه ۱۸- فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظ الله تعالی وسلم از وقائع صوبه مالوه بعرض رسید
که بهار سنگهه بوندیله باطن کج از کمال نخوت و پندار مایه شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود از دست
ملوک چند چشیده دست دیوان آنفرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل
حال بیت ای غم آوران حسانت شوم + اینچه احسان ست قربانت شوم + فی الحقیقت ظهور این نتیجه
فیض تربیت آنفرزند است که نوکران آنزادهٔ والا میر گرم کارهای عمده بادشاهی میکنند باین توجیه که تهنیت خالی
از زبان نیاید مالا مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آنفرزند مرحمت نمودیم چون این هندو بهمان شکل
راست آورده که گویا گنجشک مردانه باز را زده او را بمنصب پانصدی ذات و صد سوار و خطاب رائی
و خلعت و شمشیر و اسپ سربلند بخشیدیم آنفرزند هم رعایتی در خور که موجب امتیاز او در اقران و امثال
تواند بود و البته مع نشان تحسین و آفرین استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر راهوس حسن خدمت و امید
نتیجه افزاید رقعه ۱۹- فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه از فتح جنگ خان بابی تغیر کردن و برادر داره و غیره
دیوانخانه خود دادن شیشه در دست خود شکستن ست قوم بابی در صوبه گجرات از مدتها موقر و اسم و رسم سپاهگری
دارند فوجداری صوبه غیر از ینها به دیگران دادن دور از عقل ست سورتهه جائیست که مثل حسن علیخان پسر
اله وردیخان و صف شکن خان و غیره بخبرداران فوجدار آنجا بودند تا از عهده بندوبست آنجا بر آمده
اگر متصدیان آنفرزند بر نقشه عمل شجاعت خان سوم راه روند خوبست والا این صوبه گجرات است خدا نخواسته

اگر سر رشتهٔ عمل یکد و جابر ہم خورند تدارک آن بطول خواہد کشید بیشتر مختار اند بیت من نگویم که این مکن آن مکن مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰- فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاہراه از مہاد رپور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران بغارت میبرند و متردّدین بامنیت نمی توانند آمد و رفت نمود هر گاه در قرب لشکر ما و شما اینحال بوده باشد ای برحال طُرق دور دست و معلوم میشود که متهیان اخبار معتبر بنفر زند نمیرسانند ازانجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی ست کاتبان جلد بتهدید یقین نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاہراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنگ بدعملی تا گوارا توان کرد بیت من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش والدعا رقعه ۲۱- فرزند ارجمند عالیجاه آنجه ره چینی خوش قماش که اکنون باوجود تلاش ہم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی کجگره نیز بنظر گذشت برای آن فرزند ارجمند فرستادیم شکر ببرده عطیه بجا آرند و در ارسال الی البنیه تلافی مافات کوشند رقعه ۲۲- فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت عبداللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان طیق ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منّت نهد رازق ما رزق بی منت دهد + گفتیم همچنین ست ما تقدیم بخدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عاقبت خود و حصول دعای مزید نعمت و دولت ست نه برای آرزو و منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطن نیت خیر ست نصف غلات از حصهٔ رعایا بگیرند بلکه بمظلومان محنت کش زیاده از ان بگذارند و ازو وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در زوایا و ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و از اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی نعمت مشاہده نمایند به تقریب نالش سکنه چکله کوڑا این نقل بیاد آمد که بی اختیار به آن فرزند قلمی شد والدعا رقعه

فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را نوچیدار نواح احمد آباد کرده اند و تهانجات بخویشان و
اقربای مردار خوار سپرده مستغیثان بحمایت داروغه مذکور بعد آن فرزندی بازمی یابند و جمعی از مردم
خوار او باتش رفیق و آمادش شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد
واو حق سبحانه تعالی عادل ست اگر ظالم رکار فرمائیم هر عذابیکه از ظالم بامور ما بر آید عدل ست بآن
سزاواریم که ظالم را از ور دادن بداد داد خواه نرسیدن بمعنی خود مجوز ظلم بودن ست بیت گندم از گندم
بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه ۲۴ - فرزند عالیجاه شنل زاهده بانو ضعیفه تا کی بحال
تباه و محروم خواهد بود دیر باد شما حقے دار دنوا شما ئیرا نچه کردند نتیجه آن دیدند متلف حق بهیچ حال تباه
و محروم خواهد بود دیر ماو روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد میر بد هو چه کار رستمانه کرد فیل را
از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی بجا آورد مزد چرا گیرم برای خاطر ما
سینه را از کینه دیرینه پرداز ند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول سازند بیت قدیمان خود را بیفزای
قدر + که هرگز نیاید ز پرورده غدر + رقعه ۲۵ - فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی
نخواهی بر ان عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازم ست حکم کرده خواهد شد + رقعه ۲۶ - فرزند عالیجاه روزی
سعد الله خان در حضور پرنور اعلیحضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در بیاضی بنظر آمده بود
نقل بر میداشتم تا بعرض سانم قیام بنیان سلطنت از عدالت و افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت
صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل ست عامل بودن بر عقائد و مستقل
ماندن در عین شدائد مقصر نبودن در امور دینی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دیر پائی خاندان از ترحم
نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کامروائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا
مظفر و منصور بودن باستمداد همت فقرا تند رست ماندن از نیت ازاله درد مندان امید رحمت
داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلے محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور

داوند آخر روزی چند بهان محمودی زر دوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند خواستم که تنها
تسلیه ذهن ناشتم با آن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۲۷ - فرزند سعادت توام
محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر الیسر ناظر دیوانخانه آنفرزند عالیجاه در نقارخانه قمار میبازد حیف صد حیف
با وصف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی هرکاره‌ها را چه شد که خبر نمی رسانند یار فروشی خواهد بود دکانداران
جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۸ - فرزند عالیجاه ظاهر الیسار یکماه طرف دریای تل در صید
کلنگ بسر بردند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد فاما در صورت فراغ از
سر انجام امور متعلقه که بمنزله فرائض تو انگفت خوشنما و خوش آیند تر است خصوصاً ادای حقوق
ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره
سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده
باشد به تنظیم و تنسیق معاملات خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شما را
ذوق صید افگنی و ما را شوق قلاع شکنی و خرس بچگان گرفتنی هیهات معاش کجا و معاد کو میت
هر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتیم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی
آید فردا ر خدا را چه جواب باید داد ع کریما به بخشای بر حال ما رقعه ۲۹ - فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان
مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان است ع بیا دانه و دل کوه‌ها غم بردار رقعه ۳۰ - فرزند عالیجاه
محمد انور سوداگر بتصدیت بنادر اصلا مناسبت ندارد و این معنی چنان مینماید که دزد را پاسبان کردن با
کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نیاید رقعه ۳۱ - فرزند عالیجاه قصبه دهد از مضافات
صوبه گجرات مولد عاصی پر معاصی ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر مغنی را که از مدت فوجدار آنجا ست
مستمال و بحال دارند و حرف مریضان غرض کس فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان آنهاست در حق او
نشنوند و فرد عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی دگر دارد + بمهر کوچک خود لطف دیگر هست شاهان را

رقعه ۳۲ - فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقهٔ ضالهٔ غلیم لئیم رفته میگویند
که از قبیلهٔ معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان جدیده
در نظر شما نتوانستند دید آن فتنهٔ گذشته را بطلبند و پیش ما بفرستند کالائی بد بریش خاوند والا بنویسند که بعد
اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه ۳۳ - عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ بوسیده
و حقوق خدمات و نمک خونگر دیده و رثا و همین دو داماد و یک متبنی اند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن
العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هند و از تغیر مستمان عرضی غیر مرضی می نمایند رقعه ۳۴
فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال صوبهٔ مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند
خان و حسن علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار
حامل کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که
رونق خانه و افزایش ملک و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان با عبد النبی دیوان خان موصوف کرده خود
مصروف بجان و دل در امور سرکار والا است وقتی کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما
سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و وصف زرافشانی دارم
آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم اورا
بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آبادان کار کمیاب بیت انچه بر جستیم و کم دیدیم و بسیاست
ست و نیست + نیست جز آدم درین عالم که بسیار است و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد
رقعه ۳۵ - فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسلهٔ سوانح نگار ظاهر میگردد
از روز چه چراغ داده داد از دست غفلت داد و داد رقعه ۳۶ - فرزند عالیجاه ما و شما از خوش تجویزی
خوش تمیز و همه چیز میدانم ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را تغیر کردن و شیر انداز خان
را فوجداری مندسور دادن عجب مجبلهٔ سو تخصیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیمای آدم تنه حال باطنست

اینجا پنجهزاریان سپاهی منش قطب الدین خان بوده اند اگر شما پسند کمال و سید مردار که دران صوبه فی الجمله موفر و معتبر اند تعین میکردید مضائقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لائق دانند برگمارند امان الله بیگ و بهادر بیگ شروانی اگر دوری ازان نورالابصار اختیار کنند ظاهر اتحمل این کار توانند شد دیانت دار و واقف حالی جز و اعظم نظم معاملات ملکی و مالی ست ضائع کاران مطلب جو موجود و خوش کردار انست گو مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازهمین جهت فتوحات متواتر و مهمات متکاثره می فرمودند اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند یاد داریم درهنگامیکه اعلی حضرت مرادبخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب در حالت تجویز نیست کس از اهلکار و بیکار بهم رسید ند حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بحلیهٔ راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آه آه رقعه ۳۷

فرزند عالیجاه الیشان کبه نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقهٔ ضاله چرا غافل میباشند در بارهٔ حاجی پور و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر و جور خطیر میشود و از میتهر گنج قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران غریب البسته میبرند امان الله بیگ داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند و او تهانجات بخویشان خائن و مردارخوار سپرده مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند نمی توانند سر بفریاد زد حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علی از خاطر میرود فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدرخان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند با سکان شهر ممارست دارند و انشگاف میگویم که در دارالحرابر عایت

وغفلت از احوال عمال[۱] خود خواہیم شد واقعہ نگار وہرکارہا معتبر ومحتاط[۲] در محال بگذارانند دہ روز
مرہ اعمال[۳] حکام بخوانند وبروقت تلافی پردازند فردچو پرسشش کنیم روز حشر خواہد شد + ملتمسات
گناہان خلق پارہ کنند رقعہ ۳۰۸ - فرزند عالیجاہ قاضی عبداللہ برحمت[۴] حق پیوست ما را خلق اللہ
را درین خدمت خوشنود داشت از سوال پسر انش اطلاع ندارم عبدالمجید خان پسر کلان او وچندی قاضی
رکاب ایشان بود جوہر فضیلت وبیغرضی وصلاح اگر وارد بنویسند امری خطیر تر از قضا نیست کہ
بندہ ہا او جلبشانہ بقول وتصدیق قاضی سیر وقتیل میشوند از قضاۃ شیخ الاسلام در تحقیق[۵] وتشخیص صدق
وبطلان بتوفیق حسنات چنانکہ باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم رقعہ ۳۰۹ فرزند عالیجاہ
ما دار وخہ عرض مکرر شما را محتاط شنیدہ ام این جا سیاوش خان شاہ میر وصف منصب پیش و
جاگیر سیر حاصل آغشتہ[۶] غرض است ومتصدی[۷] این کار را دیانت[۸] شرط اسد الدین پسر دلاور خان
کہ پیش ایشان ست اگر این جوہر ضمیمہ شعور داشتہ باشند بنویسند کہ بحضور طلبیدہ شود وبخدمتی
مامور گردد این دل خستہ از خود رفتہ بغرض پیوستہ جویای انسان ست وآن حکم عنقا[۱۳] دارد راز
حکیمی پرسیدند کہ داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی کہ جوہریست از خلقت جبلی[۱۴] ومصقلہ[۱۵]
آب وتاب آن نظر غور وتوجہ باطنی آقا کہ نوکر ہیچ[۱۶] مہم محتاج دور ماندہ نماند وجوہر شود رہمہ حال روشن
ومجلی باشد وزنگ احتیاج پردہ صفائش نگردد رقعہ ۳۱۰ فرزند عالیجاہ اشقیا از چمار گونڈہ تا قادرآباد
بتواتر راہ میزنند ومسافران کمتر راہ بسلامت طی میکنند احتمال غالب کہ بیخبری نخواہد بود العاقل[۱]
تکفیۃ الاشارۃ شما را خبر دور ونزدیک وہ میرسد از احوال بد روز جزا چرا علم ندارید فکر مآل فی الحال
باید کرد ونوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن وبد[۲] الکیفر عمل رسانیدن عدل ست الدنیا مزرعۃ
الآخرۃ انشظا جواب ایم ظالمے از عالمی درحق خود فاتحہ خیر خواست جواب یافت کہ دربارہ
ستمگاران خدا ومظلومان دعاے غیر اثرے ندارد رقعہ ۳۱۱ - فرزند عالیجاہ ز جانا عزیز تر

۱ادربہ جگہ گذرنے کی ۱۲ [۱] العاقل تکفیۃ الاشارۃ یعنی عقلمند کو اشارہ کافی ہی ۱۲ [۲] کیفر حیدر کے وزن پر نیکی اور بدی کے بدی کو کہتے ہین ۱۲

چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار آن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها
مشغول نباشیم چند این چیز بهترین اعمال است رو بدادن بمردم بد نرنجیدن بعدم حصول مقصد
رنجانیدن مردم خوب فراخ نخواستن بالکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد
بار دادن پیش خود بمردم جهال دادن بار ارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن اهل فضل
معروف بودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقاید بیخبر نبودن از احوال متوکلان بی بکانه
غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعیکه مصالح امور دنیا و عقبی بود
درین عصر هم مردم بسیار بد اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها گو ظاهر البد چندی بدتر ازین خواهد
شد فرد من نه وضع زمانه در فکرم + که مبادا ازین تبر گردد + شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید
و بگیرید نگاهدارید رقعه ۴۲ - فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ پچلواری که آن عالیجاه برای
سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش یال و جمال همه صفات فرسیت دارد و بر اسپ نیلوفر
و چو اچندن که بتواتر سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها محظوظ اند و اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبا
رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام اله یار خان طیار شده اند برای آنفرزند میفرستادیم اما آخته بیگی
ممسک نشک میریزد که اسپان خوب چرا میدهند بهر حال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ - فرزند عالیجاه
تفصیل مصائب سفر بیساق که ما از نوشته وکیل و اظهار جواسیس شنیده باشند حالت نادیدنی
و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان الحمد لله که صعوبت این بیساق سراپا مشتاق بسر آمد و
بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از تکاثر سیات کاینات میگویند اما عمل و الی در انقطاع
واضرار خلق الله تاثیر کلی وارد و آن از شارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود و قلعه ستاره
باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهون دهو
قلعه برنالا باسم نول نار اموسوم تفصیل یورش ما را از کنیزان خود بپرسند رقعه ۴۴ - فرزند عالیجاه در احمد آباد

جواسیس جمع جاسوس کی معنی مخبر کاره ۱۲ صعوبت دشواری اور سختی ۱۲ سیات جمع ہے سیئہ کی معنے گناہ ۱۲ ... دشمن پر حملہ کرنا ۱۲ ... از کنیزان خود ... اپنی لونڈی سے پوچھو ... احمد آباد گجرات کے ملک میں ایک مشہور مقام کا نام ہے ۱۲

میر عرب در روش را دیده اند البته باز بر دند و مدام این شهر مندهٔ عقبی و طالب دنیا را اطلاع نمایند و خیر خواه
عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی با جل دوری از حسن عمل عمر این
غافل بیحاصل گذشت قدری که مانده نیز لاحاصل میرود قدم حیات پیش و فکر نجات پس هر فرد
آنچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد + در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه ۴۵ - فرزند عالیجاه ماجرای
بی ادبی و ناهمواری میر بدخو که از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + معاتب
ساختن او از نظر انداختن او و سمت وجوب داشت که بر حقوق مادر پیری می نازد و قول سعدی نمیداند بیت
منت منه که خدمت سلطان همیکنم + منت شناس ازو که بخدمت بداشتت + بهر تقدیر ملک منان ایشان
را بجهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بخشند خوبست ع که مستحق کرامت گناهگارند
رقعه ۴۶ - فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت
عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصے از راه
کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و فادار در عرصهٔ روزگار کمتر اند شاید بنظر شما آمده باشد
جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست حضرت خرد میباید که دریابد و آنها به پردازد و کار خود بسپارد
و گوش بحرف اهل عرض در حق او نگذارد اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین آبرو طلب و متصدی
خوب غنیمت هر کرا خدا تعالی برتبهٔ اعلی فائز گرداند باید که تفحص نهانماید و جوهر قابل را یگانه سازد
داگرچه بیگانه باشد واز جاهل هیچ هر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست
درایت دوست افتاد نیست رقعه ۴۷ - فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا
شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف
الطاف دارد و حرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل

می شود ز حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضایع کاریست ❊ رقعهٔ ۴۸ ❊ فرزند عالیجاه روزے
اعلیٰ حضرت متمام بغسل خانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردانخان معجب الخاطر اشرف استفسار
نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر را فرو شکوه بالفعل (بالقسم خورش ۱۲)
بنظر نمی آیند که رو متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد ست
قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر به میمنت شخصی قدسی ست (برکت ۱۲) بالفعل پنج کس از نوکران
خانه غلام چنان تربیت شده اند (پرورش ۱۲) که به منصب والای بادشاهی خدمات صوبجات و رتق فتق معاملات سر انجام توانند
اند بمجرد استماع (شنیدن ۱۲) اینحرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد تا سیر صورت و
سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه بتمشیت (رواج ۱۲) گردد چنانچه بر وقت بحضور پرنور (علم ست ۱۲)
بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض (اظهار ۱۲) جوهر انسانی و کار روائی ادا داده هر یک بعنایات و قدردانی
خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول
عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند ع ای وقت تو خوش که
وقت ما خوش کردی ❊ خانِ موصوف در جنب (منصب ۱۲) شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت
یکهزاره بابل استحقاق بخش کرد ❊ رقعهٔ ۴۹ ❊ فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته است
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون ❊ فلکش هم بران بریزد خون ۔ اگرچه بے آنچه کرد دید اما الا استعجال
ناروا جائز نمیداشتند خوب بود معهذا قصاص گرچه از آئین عدالت ست لیکن دل آزاری
موجب ناخوشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند ع در عفو لذتی ست که در انتقام
نیست ❊ رقعهٔ ۵۰ ❊ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله و سلم (درگذر کرنا ۱۲) شما حالت اسپان سوار
نادیده آید جهانگیر بادشاه به چنین آخته بیگی صیاست شدید مینمودند (یعنی سزا دیتے تھے) خطاب صف شکن خان باین
بیحو هر خیلے بیجا شد ع بر عکس نهند نام زنگی (کمرانی ۱۲) کافور ❊ قول اعلیٰ حضرت ست که آدم بی شعور ضایع کار
(که سیاهی علم ۱۲) (که سفید ہے ۱۲)

اور دواوے بادشاہ اور وزیر
اور پرویز رگیگانہ زمانہ اور لقب بادشاہ مصر کا
۱۲ ۵۰ تابینان جمع ہے تابعین کی بمعنی پیرو
کے وزن پر ہے تابعین مطیع اور فرمان بردار
۱۲ ۵۱ استعجال عجلت چاہنا اور تا جلدی
کرنا اور جلدی چاہنا ۱۲ ۵۲ معہذا فارسی
میں اسکی جگہ با اینہمہ اور باوجود اینہمہ استعمال
کرتے ہیں ۱۲ ۵۳ قصاص قاتل کو خون کے عوض میں
قتل کرنا ۱۲

میباشد و باید کرد که از محن و مشاق سفر و یساق وقت ضرور تجویز موقع نمی توان نمود الیتان کسے
را از بندہاے رکاب سخن تجویز کردہ عرض نمایند فرقہ باہمین مردمان باید ساخت چہ توانکرد مردمان
ایند رقعہ ۵۱ فرزند عالیجاہ واقعہ نگار پرگنہ لولی و برادر خود می نویسد کہ پانزدہ شانزدہ ہزار
روپیہ ہر سال از راہداری می آید و این فوجدار زیادہ از ہزار و دو ہزار داخل جمع نمی نماید
فی الحقیقت این راہداری نیست راہزنی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج و چہل یک میگرفتند
مضائقہ نداشت چون برین تقریر خیانت امین ظاہر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبہ و دیوان
صادر میشود بعد اثبات فہمیدہ خواہد شد انچہ از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوارا ست و سوائے
آن مال خالصہ تفریط ست در عصر اعلی حضرت شخصی ہنگام عبور موکب خاص بآہنگ بلند برخواند کہ این
عصر میمنت اثر جامع حسنات ست خدیو عادل و وزیر اعظم خیر سن و پیران متدین خلق اللہ مرفہ الحال
شکرانہ این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جملہ مفروضات ست آنحضرت بعد استماع این
حرف سواری راندن اندکی مکث فرمودہ بندہاے خاص را از دور طلبیدہ دست بفاتحہ برداشتند و او را
تنہا خلعت نواختند سعد اللہ خان را نوقت بسمع والا رسانید کہ مصالح بقدر خواہش بقدر جوہر
پاک بہم میرسد رقعہ ۵۲ فرزند عالیجاہ سعید خان بہادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت
گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعد اللہ خان از حق نگذشتہ گفت خوشحال
سعید خان کہ چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدہد بر زبان مبارک آنحضرت
رفت کہ نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارہای ماست صاحبان
رسالہ این منت بر ما گذارند کہ دبیر خوش تحریر و تقریر و حامل آبادان و سپاہی قبیلہ و از بسیار میخواہیم
ہر جا رسد بہم رسانند و از نظر اشرف بگذارند امیر انور را عرض نمود کہ آدم ہر صنف در عصر قدسی
مشغول حسن عمل کہ میکند آخر کار بمنصب در خور و عطاے خلعت فاخرہ امتیاز میباید حکم شد.

لے یساق بالفتح ترکی ہے اور جنگ کی تیاری
یہ لفظ ترکی ہے ۱۲ [illegible]
سے خالصہ کے معنی سادہ اور [illegible]
[illegible]
کی عطیہ کے معنی دو چیز [illegible] کسی کو کسی کام میں
اور انتظار کرنا ۱۲ [illegible]
یعنی نیکیاں جس قدر [illegible]
ہیں اور نیکیوں کی خواہش پیدا ہوتی ہے جس قدر اصل مادہ انسان کا پاک
ہوتا ہے پس اگر اصل میں آدمی
[illegible]
۱۲ ۱۲ ۱۲

که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر در کفاره انهمه حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه ۵۳ - فرزند عالیجاه روزی بهار اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب تفاوت ایام مابین از سرکار دار الطلبیت به تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض ساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که این زرها از خزانه تنخواه نمی شود تا فی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دار الشکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله مشرف غسلخانه بمسامع علیا رسید همانوقت شقه ببرادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آورده فرد با صاف دل مجادله با خویشتن دشمنیست + هر کس کشد بر آئینه خنجر بخود کشد + دریافت صدق و بطلان خاصه ابنای ملوک ست بهار اهل کفایت خانه شما سعد الله خان صیانت مال میخواهد هرگاه فرد از دفتر شما در شده بود بایستی تحقیق نموده که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن بندهای بادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بد است و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح کاران صاحب شعور و واسطه افزایش مال و خوشنامی صاحب معامله اند آخر روز تهان محمودی زرد و زری یکرنگ و سه هزار دینار نقده به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه این نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد روزی اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خدمت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاه بی جوهر برتبه خلافت فائز آید وزرا و امرای حسن تدبیر را بر روی کار آورد در اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و دیار پریشانی رعایا و بی سامانی برایا و دقیقه کم حاصلی و ویرانی شود شما حبة الله با فقرا و صلحا صحبت داشته

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشد که رونق سلطنت نه کاهد و هیچکدام بر زبان نیارد و بعد ما
هر که از پسران ما فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد که همین
پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن عدو و نیکوان دوست
بدان واقعشده ع با بدان نیک بد به نیکان بست + شجاع تر از سیر چشمی و صفی ندارد و مراد بخش
مجهول الکیفیة باکل و شرب ساخته دائم الخمر است مگر فلانی این جا جز فانی ذی حزم و مال اندیشی نظر می آید اغلب
که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این مصرع مولوی بر خواند ع مرد آخر بین مبارک بنده
ایست + آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواند و میلش بکه باشد رقعه ۵۵ ـ فرزند دلبند من
میگویند علی مردان خان و ابو سعید خان مرزا و قلیچ خان روزی چوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه
میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و بر دام
خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این قوم
و کم همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود
که هنوز موقع سپاس و محل حمد بقیاس است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است نه اندیشه
سستی دین و ایمان در زمان مستقبل بنات اثنای دنیا مبدل خواهد گشت و جبرهای شدید ظهور خواهد
یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر لا بغارتگری خواهند گرائید و خلیفه
عصر چشم از دادخواهان خواهد پوشید امیران به مصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق
زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد دستران بوزارت اختصاص خواهند
یافت مردم ذوی القدر از بی بهرگی و بیقدری رخ بر تافته اصلاح کار نخواهند پرداخت مستحقان امور با وجود
گوشه نشینی امین نخواهند بود و بی شعوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران پدران
خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و همسری شوهران اطلاع خواهند نالید

بازان بر وقت نخواهد بارید حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک از تنظیم
کارفرمایان ویران خواهد گردید و فواحش در مساکن خواقین علانیه ساکن خواهند بود و مردمان
بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعهٔ ۵۵ - فرزند عالیجاه فاضل خان پیرهادی شما درگذشت
دل بدرد آمد پیر را از دار سر براه کار خوش اعمال بود عمله تحاویل را سر حساب میداشت و خانهٔ
بی سر و سامانی را زمیر سامانی خود روشن میساخت در خوش سیرتی وزیرخان حاجی محمد هم شبیه بابا
گردو سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سخت گیر و چو منتسبان شما اکثر ملازم میشوند
حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاهدارید اینجا قحط الرجال
ست تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد در حق حافظه مریم مشتهر
ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اطرف خویشاوندان سخت میگیرد کمر به رمز و تصریح
نصائح میکنم که رگهناته سعدالله خان خدمات مالی به برادران خود میداد و گفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلاد اند خدای تعالی از رفیق بد ها را هدایت کند یا گردن بشکند رقعهٔ ۵۷ -
فرزند عالیجاه انبه ذالقه پسند بذالقه پدر پیر خوش گوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد
ع هرچه از دوست میرسد نیکوست + رقعهٔ ۵۸ - فرزند عالیجاه جان و حاصل زندگانی پدر صوبهٔ
گجرات مثل بنگاله دکن و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود
بر ویه من بعد عمل نمایند تا آنوقت که آنهم قریب بوده و وعید کار نتیشی باید کرد و فوجدار پرگنهٔ دوحد
که پیر مرد متین ست بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعهٔ ۵۹
فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مهتر جبرئیل پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمال ست گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من
میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقد آن هست

رقعه ۶۰- فرزند عالیجاه هدایا که امرای آوالی آرند برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه
این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین بعمل نباید رقعه ۶۱- فرزند عالیجاه ترکی که این
مرتبه فرستاده اند صورت درستی خوب دارد از اسپ اولین هم خوب آمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه
فرزند عالیجاه موسی خان را بتجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یکک برآید هم خوب آید غنیمت ست
صورتش بمن نیست سیرتش نمیدانم ع کرخبث نفس نگردد بسالها معلوم ۴ کلیه انیست هر کرا خدمتی باید فرمود
تفحص و تفتیش احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته مینماید و باز اغراض نفسانی
را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خانسامان فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که
آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مرضان غرض را مقلب القلوب
دوا کند رقعه ۶۳- فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان جلد القادر را دیوان سرکار
فرزندزاده بهادر کنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت از و خیر متوقع رقعه ۶۴- فرزند عالیجاه
شما سلیقه درستی در طیاری نباتات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر
و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران و این
ماده جز برسی البته لازم ست رقعه ۶۵- فرزند عالیجاه از وقایع زبدا مفصل معروض بارگاه والا
گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند بتنبیه شیطان همتای شقی بیچاره را شکست
درست داده چیره یاغی خانه قافله را بسلامت آورد و فی الحال آن تره جانفشانی در رفقایش سزاوار تحسین
و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶- فرزند عالیجاه میر
جلال که از آن فرزند ارجمند جدا شده ظاهرا همشیرزاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود و سید زاده
کریم النسب صحیح الحسب چرا برآورد رقعه ۶۷- فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استغفای
آنها بی سببی نخواهد بود قدر یاران که حرف بانداختن و ارزید بدان تقیع کار داشتن محض همین تا آفتاب

بدیوار ایشان با چنین خیال بهر حال اگر بحضور اقدس بیایند و منصب بادشاهی اختیار نمایند مضائقه
نداریم رقعهٔ ۶۔ فرزند عالیجاه بیت همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید + از دیرباز
مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که بوالی نرسد داد در دفع ظلم از
سر او نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نویسند و بخشی دوم را اینقدر اختیار دادن و اعتبار
افزودن که دیگر بیاد در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار بهر قدر باید افزود
بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بیجا زیادات ساختن او نپرداختن محض بیچاره باعی باید نشین و باش
بیگانه او + در دام افتی اگر خوری دانهٔ او + تیر از رخ راستی کمان را کج دید + بنگر که چگونه جست از خانهٔ
او فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعهٔ ۶۹۔ فرزند
عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزو رسی حرف خوبی عرض
نمود که بی دیانتی مخصوص اخذ و جر مال نیست راستی را انحلاف و خلاف را راست وانمودن هم خیانت
است خیلی خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و
کاست عرض نموده باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعهٔ ۷۰۔ فرزند
عالیجاه جسونت کهتری را هرگاه اعلی حضرت بخطاب رای تیار بخشیده دفتر دیوان تن فرموده ارشاد
نمودند که میان و جاگیر طلبان امین باشی یادداشت نو سرفرازان و اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب
در آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر بگذارند تا حسب و نسب هر یک بنظر تا لیاقت
دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین داروغه داغ تصحیحه حکم بود هر قدر دستگاه و داغ بمواهیر بخشیان بیایند
بعرض قدسی رسانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان ثبت نمایند بسبب تعب یساق و بر مشاق توجه از کارها
برخاسته از تنسیق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب امینان و
فوجداران و داروغه عرض مکرر دیگر در بخشیان و منصبداران اینها را در تدبیر و فتق شعور باید که بهتر از همه

سلہ وعدہ ہے بہار کا ... مدت دراز گذشتی ... اور ... بہار ... حرف ... مطلق دراز ... بیکی ... ہندوستان میں ... مصنفین ... لیکن ... اور ... میں لکھا ہے ۱۲
مجاز اطاقت و گنجائش ... مضمون میں جیسا موقع ہو استعمال کرتے ہیں ... فارسی ... ۱۲ ... ایک ... کا نام ہے ۱۲

باشند رقعه ۱۷- فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالیهای هدایت کیش پنجابی که بر مزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسودراز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار معروض بارگاه گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال منکر دران مقام رفته بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشاق کرده بیارند و جولان کرده همراه گرزبردار بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقعه نگاری برین نیاورد ازینجا گرزبردار شدید تعین کردیم آن لعین را البته بیار و ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند مارا در چنین مقدمات روداری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد رقعه ۲۷- بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند مالگذاری و رعیت پروری هیچ ازمن نیامد عمر عزیز بیمفت رفت خداوند در خانه دارم و رنه دو ستانی آن در چشم تاریک خود نمی بینم حیات پاینده نیست و از نفس رفته نشانی پدید نیامد و از استقبال توقع مفقود تپ مفارقت کرده و جز پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه بیجاپور رفت اما نزدیکی ست و آن عالیجاه ازان هم نزدیک تر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک بهندوستان رسیده لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه چو من مضطرب که از خداوند تنهائی گزیده در رنج اضطراب است و چون سیماب بیقرارانی فهمند که حسب النعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که به چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر به الطاف و رحمت امید قوی ست اما نظر بر اعمال و افعال تفکر نمیگذارد و چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه باد اباد کشتی در آب انداختیم و صیانت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر به عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست که خلق و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعای آخرین بگویید وقت رخصت ندیدم اشتیاق

باقی مانند بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن مالک الملک خداست کوته اندیشی موتمنات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع رقعه ۷۳ بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد کام بخش که در وقت آخرین حیات در فرموده‌اند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای آلهی نصیحت کردم و زیاده از امکان وصایا نمودم چون خواست آلهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالانکه از همه بیگانه میروم بیرحم به بضاعتی شما ترحم دارم اما چه قاعده عذاب و گناه هر چه کردیم ثمرهٔ آن با خود میبرم عجب قدرتیست که آمدم تنها و میروم باین قافله تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت هر جا نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم ست حفظ و احتیاط بندها بجسبت ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیک ست انچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بگردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا می سپارم و خود در رخصت میخواهم حالت اضطراب ست بهادر شاه جائیکه بود هست و فرزند زاده عظیم الشان نزدیک بهندوستان آمده فرزند زاده بهادر در نواحی گجرات حیات النساء چیزی از روزگار ندیده ملول ست و حال بیگم دانند و پوروی والده شما در بیماری بمن بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هر چند گندم نمائی جو فروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه روا دار کشیده و السلام

رقعه ۷۴ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند اعز بهادر فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرائی نمایان و تحسین او آن فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه در صله و حسن خدمت اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش به ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه بیخ و بن بر کردن ۱۲ ذلیل کرنا ۱۲

جواہر انبار گوست توجہ بر گمارند و منتظر حکم در تنبیہ[۱] سرکشان و متوقع اضافہ مثل نوکران نہ شوند کہ ملک از شماست و ماخوذ آفتاب لب بامیم[۲] رقعہ ۷۵ - فرزند زادہ بہادر فرزندان مزاجدان برای اضافہ محلہ داران و واقعہ نگاران[۳] نمی نویسند آن فرزند زادہ چرا تجویز بیجا می نماید بلکہ اگر دانند خدمت واقعہ نگاری بدیگری مقرر نمایند کہ حالا واقعہ نگار[۴] واقع تماند بیت چون غرض آمد ہنر پوشیدہ شد صد حجاب از دل بسوی دیدہ شد رقعہ ۷۶ - بنام شاہزادہ محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاہ بہادر فرزند زادہ بہادر من انخارج بعرض رسید کہ ہنگام بودن فرزند زادہ در فتحپور[۵] خبرہ مران بر موضع دو ہرہ کہ جہت مصارف باغ جہان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب بہ آن بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت[۵] نامہ بخدمت بیگم نوشتند این مقدمہ چرا بجناب ما نہ نگاشتند و سوال و جوابیکہ میان ہم واقع شدہ بچہ معنے مخفی داشتند رقعہ ۷۷ - فرزند زادہ بہادر چون شما شمار قلعہ بریتی شاہ راگ کہ بیشتر گرفتہ آید گزرانیدہ آید این مکرر ست و از فرزند عالیجاہ بنا بر اینکہ در سیاق ست گرفتہ نشد اما فراموشی از عالیجاہ وجہی ندارد رقعہ ۷۸ - فرزند زادہ بہادر برای دفع امراض ظاہری در دفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون ترقیب[۶] نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ[۷] اند کہ دم کردن سورۂ اخلاص و سورۂ فاتحہ بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر ست واگرچہ وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقرہ و مس و غلات و روغن وغیرہ اجناس معمول ولایت و اہل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت ہم در سالی دو مرتبہ عنصر[۸] مبارک را وزن کردہ ہموزن آن ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار ہم در سالی دو بار و در ہر یک مرتبہ ہفت بار باجناس مذکور اگانہ کہ در صدر تسوید[۹] یافت عنصر خود را وزن کردہ ایثار[۱۰] میکردہ باشند برای دفع بلیات[۱۱] روحانی و جسمانی خوب و مناسب ست ضعف و فقر و عجز ناداشتہ و دوا و آنتہ ہم دوا و اللہ شافی اللہ کافی رقعہ ۷۹ - فرزند زادہ عزیز سودای غائبانہ جلیست منصب بادشاہی بدون

۱۲ دوسرے اظہار عتاب مکتوب الیہ پر ۱۲

خدمت و بودن در سایهٔ رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه این قسم نمیکنند بحضور فرستند تا نوکر خود
کنند این سنت فیروز جنگ و نصرت جنگ ست آن نور الابصار را این کار چه کار رباعی دوران بقا
چو باد صحرا بگذشت + تلخی و خوشی درشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + بر گردن وی بماند
و بر ما بگذشت + آینده چنین بعمل نیاید رقعه ۴۰ - فرزند زادهٔ بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء
کارها باستقلال قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بد راه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت
و معصیت کشند ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعه ۴۱ - فرزند زادهٔ بهادر من میان خانعالم
مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت ست رای دلیپ را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد
و در تالیف دل نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه بدیوان خرج مقرر نمایند و برای امیر سامانی فدا خان را
فرستاده شد رقعه ۴۲ - فرزند زادهٔ عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه پرکنده
و نول کنده را از استقبای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار سزاوار تحسین و آفرین
بسیار آفرین بسیار و شمشیر خان ستم هم بدر بر دستی ست کار خوب از آدم خوب می آید ترکند را بشمشیر گیرد
موسوم کردم ملکی را گرفتن و دیگر را دعوی کردن حصه حرص بیت المال عالمگیر نیست بیت کاسهٔ چشم حریصان
پر نشد + تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۴۳ - فرزند زادهٔ بهادر دلجوئی لشکریان جزء اعظم فیروزیست
آن سعادت نهاد عالی نژاد و بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیهٔ کریمهٔ حضرت صاحبقران عرش آشیان است هر چه بیامن تفضلات الهی
بران ایجاد و ایزاد توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک رقم خواهند کشید
و بر صفحهٔ اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۴۴ فرزند زادهٔ بهادر محلهٔ همراهان خود که
خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطهٔ منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ در هکله

وبان و رام جنگی و جزائر و گھڑتال و شترنال و گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با برگستوانهای یراق و دیگر لوازمه طمطراق آن قدر باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا آمد تماکه مضاعف او می یابید چرا ازرها ضائع میکنید و بی مصرف صرف مینمائید آنچه درکار بود ساختنش ضرور و دیگر همه خود ساز نیست رقعه ۸۵ - فرزند زاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال خالی نیست مارا بمالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن اما ز هر دو شق آنچه صواب باشد بنگارند رقعه ۸۶ - فرزند زاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که باقبال ابد اتصال این تقریبها دشوار است تا باید چه رسد همگی بمیامن افضال بیهمال ایزد متعال نوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع شده بیت از خداوان خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف اوست رقعه ۸۷ - بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضے کارهای ملکی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق کرده بمجرد صدور فرمان مرشد قلی خان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه بادشاهی وارد حضور بحضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸ فرزند زاده عظیم همچو من غافل ز خدای کریم ظلم بر حق که ودیعت خالق ست خوب نیست خاصه بنای ملوک را از زکات آن بسیار بد مسائل حقیقة الموت حق والبعث حق والصراط حق والجزا حق بالسر و الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد و تا نونهال مراد از خاک انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان بریزد این سودا خاص از کجا آموختید نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بپردازید یا خود شمارا بهتر از دیگران میدانستیم و شد نمی انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ - فرزند زاده عظیم القدر ایشان که در باب تنخواه پرگنه مشنگرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

که این قسم خیر خواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای مطلب از آن فرزند زاده کرده اند مضائقه ندارد و الامر چنین خیالهای خام درگذرند که اخلاص و دوستی نمی فزاید بل آشوب پندارد غرور را شاید رقعه ۹۰ - فرزند زاده عظیم اگرچه احداث تاڑی محال سری بدروز راند وزی دارد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبه زرخیز و زرریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی شمارند رقعه ۹۱ - بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که شنبه بستم ربیع الاول است شجاع هزیمت روزی با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت انتساب این نیاز مند ترین حضرت عز اسمه بود مقابله نموده سزای کردار ناهنجار در کنار تمام او بار خویش دیده بیت از دست و زبان که برآید + کز عهدهٔ شکرش بدرآید تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد از جنگ پشت که نزد علیم آمده منزل کردیم گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهر الوطن خود برد و خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عضد الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور و الا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم رسانیده بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پرداز د با لفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و ما عنقریب باکبرآباد می آئیم رقعه ۹۲ - بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خلعت بخشی گیری دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان ازین دفتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس ننمایند و اهل طلب نیز از انسداد کار تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد + آئینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که شکسته بود وستش گیر + بشنو که همین کاسهٔ صدا خواهد داد + فدوی نجابتخان بهادر بنویسند
سوداگران اسپان وغیره استغاثه می نمایند وخبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور
نداشت ویاد موت که قریب تر از شهرگ وست چرا گذاشت از سخط الهی وغضب بادشاهی بترسد
وآنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + درخانهٔ خود دیوان
کرده می نشیند ع چندگوئی خانه واین خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبد که تمکین
زمردبا ومرحمت میشود لیکن تمام خطاب قائمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده متفرق کرده عنایت کنیم
فرد دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطے بزر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر یکا مرد ز روح اللہ خان
آورده بود دیدم بطور اجلاف نه بشیوهٔ سلاف بر چنین کس پند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف
بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را لمنی دیده باشید گفتم او دنیاداران غرق عصیان اگر
لحظه هم بدین فقرای صفا کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد وبکجا رسد گفتند نهی برای
آنست که درویشان حال بر روشن بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را به بنید کور باطن تر
شوید واین خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا بوجه
اللہ تعالی العظیم واتبعلالہ الرتبة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد وبعد ازین راه خود در از ملا قات یار ز روح
انچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود
از مطالعه روایا محکم حاکم شرع استعفا نموده چون با خود خوب سنجیده حیله سازی وکار پردازی
نفس اماره بود الا از زور اکسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرها ست این کے مرده است + از غم بی آلتے
افسرده است + الحمد للہ که از دو واز مکر او راضی نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس ست آن فدوی
اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت وعافیت ورهائی از بند نفس بکتابند خود هم
سیند صالح وکریم النفس ست اگر بخصوص ع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا واتنی مسکینا
عزیز الوجود ۱۲ ژ دوتنی بکنها ۱۲

واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب التماس آن فدوی که علیقلی
خان بحال شده در و شروط بسیار ست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی
ظلم نرود و دهی ویران نگردد سوم حد فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن
پر سازد که مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب
قبول کند و بعمل آورد دنی باشد سند دهد و الا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود
هر کرا امیر ناحیه میکردند عهد نامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم بی تکلف
احتیاج خود با او در رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکه مرکوب ترکی
اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت
خود نماید احیاناً اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم یا سه درم بگیرد زیاده از ین
ندارد پنجم همت مصروف بعدل و داد در تفصیل قضایا یا بیت رعایا قبیله دار و آشنائی منظور نکنند و دیگر هم شروط
بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم ست تا که پیرو انبیا تیم باید که بقدر طاقت خود کوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم
والسلام علی اهل الکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز
یافته امروز برای رخصت بیارد تا از داعیه صواب اکبر ابتر که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در بدر
قریب قندهار مقیم شده باشارهٔ والی اینجا بطرفی نمیرود و انتظار قضیه نامرضیه می کشد فرموده آید
نظم نرفت از دلم قول آن کاسه گر + که میگفت یا کاسهٔ پرخطر + ندانم که سنگ سپهر قضا + ترا بشکند
بیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر را
داشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصالح
و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران حسب ادعیه که بافروختن نائرهٔ قتال
دولت را بحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان بندامت داده یکی از انجمله دارا شکوه بوده

والوون بیہ ۱۲ اور سلامتی ہے جو بزرگی
ہین اور ایسے اولاد کو کہتے
بیابانی ایک قسم ہے دیو اور جن کی جو
پہاڑون کی گھاٹیون اور روبہ اونون
مین رہا کرتے ہین اور جنگلی صورت
بنا کے بزرگے ہین ۱۲ شہر گ
آدمی یہ لفظ کا مادہ ساماں وغیرہ کی صفت
بھی آتی ہے جیسا کہ بیان ہے ۱۲ اور حسرت کے معنی

اگر نصائح اعلیٰ حضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما عرض آدمی انگیزا رد
که دمی چند باسایش بر آرد اللّٰهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی اللّٰہ علیه وآله فی الاول والآخر والسلام

رقعہ ۹۶ - فرد فرستادهٔ امجد خان متضمن بے اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا پسر محمد مظفر بخش پیش
آن فدوی فرستاده به محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار
الخلافت آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی ست بر نگار دوفرمان
هم میفرستم اگرچه در کار نیست فرد چشمی دارے و عالمی در نظر ست + دیگر چه معلم و کتابت باید + از نوشته
عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکے نشانده چه معنی دارد
باآنکه از اودقائع پیشتر از دیر سد عجب که این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید که دماغ یاری نداده
اگر در کار رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونهٔ معاملات درگاه الٰهی ست در می آید
یا دی نوسید که این بدعت خانگی را که در راه چیده است ابهه دارد و الا بر داشته خواهد شد
استغفر اللّٰہ ربی من کل ذنب اتوب الیه بیت بس کنیم وزیه کار زا این بس است + بانگ زد گر دمے
اگر در ده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب بر آقلیچ خان علیحده شده ساده است اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب چنین قلیچ خان ست بداروغهٔ جواهرخانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام
خطاب و کنده بخان مذکور رساند رقعہ ۹۷ - خطیکه روح اللّٰہ خان بآن فدوی فرستاده بود
بالطوار مطالعه در آمده امور تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود بفرستید و استدعای بجائے کمی
حمید اللّٰہ خان کرده بی آنکه کاری از ظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
بر سر کار رست عرض او مقبول شد ان اللّٰہ یرزق من یشاء بغیر حساب جل لا از و کار دست بسته
بگیرد تا این رعایت گرانی نکند و کاریکه برای او دلیپ در خواست کرده اگر پیشتر از رسیدن در او
این قلعه چرا میگرفت در جلدوی آن چنین رعایت چه داشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رو ماند

مگر بخاطر او یا تفضل محض رقعه ۹۸ - امیرخان امسال ڈالی نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضایع
بر آمد بنویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه در کار نیست فدوی حرص قانع نیست بمیل و رنگ
اسباب معاش + آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست + رقعه ۹۹ - آن فدوی را عزها آنکه امیرخان
درگذشت اگرچه ما را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی هموار نیست + آن فدوی بدیوان
دار السلطنة لاهور که برادر اوست بنویسید که اموال آن مرحوم بجد و کد تمام که نقیر و قطمیر و دامی درمی
بلکه پر کاهی فرو گذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز بتقید هرچه تمامتر خبر گرفته و از متعلقه و لحقه بامید
و بیم استفسار کرده هرچه باید در قید خود آرد که این عبارت چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا
فساد رعایا افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او برای پاس
خاطرش این معصیت برخود گرفته بودیم اکنون چرا باز نگیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم
مسئله بسیار گفتم دم زدم رقعه ۱۰۰ - محمد خان را صد اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک
حکم رساند که در دیوان تسلیمات بکناند و مخلصخان در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت مکرم خان
هرچه کرد منیت خواهد کرد رقعه ۱۰۱ - سرپیچ یمنی به پسر محمد امین خان دادیم به صاحب جمع جواهر خانه حکم رساند
که دو دسته یا بقیمت مناسب آخر زر بنظر بگذراند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ به شخصیکه از چهار هزاری منصب
کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل است برای دلخوشی او چنین عطا مضائقه ندارد اعلیحضرت هم
به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسد و بزرگ شد آن بستن آن نهی فرمود رقعه ۱۰۲
فدوی درگاه حسین علیخان با فرزندزاده معز الدین بهادر بیهودگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد
چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار مرد بیقدر + کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود + اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا رقعه ۱۰۳ - انشائیکه فرزند ارجمند بآن فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند به مطالعه در آمد

له ہموار وہ جگہ جو اونچی نیچی نہ ہو ۱۲
ئه نقیر چھوہارے کی گٹھلی کا گڑھا اور قطمیر اس گٹھلی کا باریک چھلکا ۱۲ [illegible]
دانگ اور درم [illegible] ۱۲
ه دم زدن خاموش ہونا دم زدن بولنا ۱۲
ئه [illegible] اور بیہودگی [illegible] ۱۲
ئه [illegible] اپنی ذات کی اور [illegible] کاموں کی ۱۲

برای تتمہ جاگیر خجستہ اختر کہ بسیار دوست میدارند استدعا کردہ اند محال تجویز باید کرد و جہت تسلی
چیزی بایشان نوشت رقعہ ۱۰۴- آن فدوی بخاطر خود بسنجد کہ رخصت فتح اللہ خان بکار بل شاید کہ
خوب نباشد اول اینکہ صاحب او ست دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیادہ گو باروح اللہ
خان ہمراہ دادہ بودیم با خان مذکور ہیچ سلوک میکرد کہ گویا او متعینہ اوست باوجود آدمیت ملازمت
او وکم منصبی وجمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفہای تلخ و تند
میگفت کہ او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس کہ سہ ہزاری شدہ و خطاب بہادری یافتہ
بجای دور دست رود یا مثل شاہ بہادر با خبر و ہوشیار باشد نیز باید دید کہ چہ خواہد کرد اگر خاطر
آن مخلص از ین مراتب جمع باشد چہ مضائقہ والا بودن او در رکاب ولی رقعہ ۱۰۵- فدوی با
اخلاص زمانی محمد اخلاص عنایت اللہ خان عرض نمود کہ ہمین پور خلافت مقرر و ضوابط و طلب سپاہ بسیار
شدہ جائیکہ اینقدر مناصب نامناسب و مواجب بموجب بدون ملاحظہ لیاقت مردم مقرر شود اینہمہ
انعامات و رعایت بیجا بظہور رسیدہ باشد حافظ قرآن اندو فاضل بیقران و لا ابتذ ر تبذیرا ہم یاد ندارند و تقسیم
این گاہی سہواً ہم نمیخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این بکا + خیرہ ام در چشم بندی خدا + دیوان ہم
مجہول ست و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدنیت رقعہ ۱۰۶ با اخلاص شش
ابو الوفا عرض کرد کہ اسباب جانماز خانہ مستعمل و فرسودہ شدہ دیگر کارخانجات تیار باشد و ہمین کارخانہ
تیار داشتنی مندرس شود از مسلمانی بعید ست بخانسامان رود حکم رساند کہ ہرچہ در کار
باشد باظہار داروغہ سر انجام نماید ع حیف صد حیف کہ ما دیر خبردار شدیم رقعہ ۱۰۷- فقیر شیبہ
بہرہ از علم ندارد و زاہد خشک معلوم میشود کہ این ہم بر پا باشد و اکثر اقوال و افعال او کہ بکلی از نہا
رد فتوح ست خلاف شرع بود خلیفہ وقت امین بیت المال ست ہرچہ بکسبی ہد برد حلال ست و
اگر از محصول چند دہ کہ بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شہر ملک و دولت و برای خود اختیار نمودہ نزا

صرف خاص قرار داده باشد مروت کنند نیز حلال خاصه بدرویش بے پروبال چه طور حرام تو انگفت و جمعیت
بپرسید اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس (بیسامان ۱۲) هم معقول خود کند و الا آنچه (یعنی جواب ۱۲) مبتدعان را که از خود چیزها شنید
و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود (یعنی تابع نفس ۱۲) غفر الله ذنبه سست مذهبان و مبتدعان را مجلس راه
نمی داد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز
مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۱۰۸ فدوی
با اخلاص گلہ فتح الله خان الحال نوشته اند ما وقت رخصت خان مذکور رهنمایی نموده ایم که صحبت این فضول با
پادشاهزاده برآر نخواهد آمد اما چه کنیم مارا بطور رانمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند باری پانصدی
ذات فتح الله خان و سه صد سوار تابینان کم باید کرد و سیاهه کمی یا برطرفی خطاب بهادر بدفتر بخشی دوم
داد حسب الحکم آن زیاده گو نوشته که نمک حلالی همین معنے دارد که مرشدزاده را از خود آزرده کند
و بالقای منت خدمت فروشی که وضع سفله رویان نه رسم مردان جان بناموس ده است
همین پرورد ولی نعمت را مسرگران نماید بایستی بآن وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی و بالتماس
ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند خوب است این اشاره در حق او بدهد و بادشاهزاده
(جو چیز کہ فوت ہوئی ۱۲)
عرضداشت کنند این قلعه هم ان شاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر سنتای شیطان همتا ضرر نرسد
بخان فیروز جنگ برای آسزای آن سزاوار سر خنک با تاکید بنویسید که پیش از دست برد دست جبار نکش
بندوع مرد آخر بین مبارک بنده ایست رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و
چنانچه باید از عهده آن بر نیامد ناکرده کار ست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و کمی مراتب متعینه باید نمود
اگرچه من تربیت طلبم ع پیرم و سر گشته و گم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است
و مردم آن شهر را بجان آورده گر سر عافیت او میخوا رد یا ملک را بی ملک دیده مراتب و بخشی نویسنده
بطلبد و آخر روز یا فردا بعرض رساند تا کمی منصب هوش آن بیهوش را فرو دهد آید فرو باید نواخت
(یعنے منصب سکا گھٹا دین تاکہ اپنے ہوش مین آجائے ۱۲)

لہ غفر الله ذنبه اللہ اُسکے گناہ
بخشے ۱۲ که الانجہ الخ ترجمه
وہ جو خود اپنے لئے ۱۲ که اللهم الخ یعنی
اللہ دکھا ہمکو راہ سیدھی اور سلامتی
اوپر جو راضی ہو رضا سے اور ماننے والون اوپر
تسلیم کے یعنی خدا کی مانے ہوئے ۱۲ که مرزا عرفہ
آمادہ گردن نہ ہوگا یعنی جب کہ ہماری بات آمادہ
صحبت موافقت نہ ہو گا ۱۲ که نفظ واو
سے قبل لفظ بایدکرد خذوف ہے یعنی چاہئے
دیا ہوا ودمعطوف علیہ پر ہے ۱۲ که واو معطوف
لفظ نوشت قبل لفظ بایدکرد
محذوف ہے یہاں کے نقرے میں ہے ۱۲
اقبل کے نقرے کے لفظ کہ کرد پر ہے ۱۲
که منت نیکی اور احسان کرنا ۱۲ که عطف بھی
خدمت فروشی اظہار خدمت کر کے کچھ
کام کسی سے نکالنا یا خدمت اپنی مخدوم
پر جتانا ۱۲ که فروشیدن یعنے نمودن
و ظاہر کردن بھی آیا ہے ۱۲ که جان
بناموس دہ یعنی جان بوجہ عزت کے
دینے والا اسم فاعل ترکیبی ہے ۱۲ که
نہر جنگ جیم فارسی سے ایک طرح کی جو
کو کہتے ہیں اور روہ ۱۵ سطح پر ہے کہ
ایک شخص کسی کی نشستگاہ یعنی
چوکی پر وزن ۱۲
ساتھ ہو گا جب کہ ہمارا بول گیا شاید ارواح اسمع رہ

فرق خرانرا بچوب دست + بیرون ننهند چون قدم کجروی زراه + زبردست خان سپاهی بود در کار پادشاهی بها
از پدر در دار السلطنه لاهور عمل خود کرده اکثر مفسدان شهر ونواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین وآفرین بزنگارد وخلعت مهربانی برای او علیحده بکنانید که مزدور خوشدل کند
کار بیش + رقعه ۱۱۰- فدوی با خلاص کام بخش معامله نافهم را انجانه محمد اعظم شاه باید برد و استعذار نموده باهم
صفا داد دنیا نه متاع لیست که از برد بزاعی رقعه ۱۱۱- مقرب خان که به تسخیر برناله مامور شده حسب الحکم دربار
دستگیر کردن نمیدارد او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور به سرش در نوبت وقتیکه آن سیه بخت باد
غرور در جمجمه داز راهبری بنابر نزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که بسته باید
تو آن بی راه مسلم آزار را پاینده مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای کردار
رساند رقعه ۱۱۲- آن فدوی فرد ا باغ برود و گلدسته تفریح بدست آرد و مردم چوکی امروز چه از سایر
وچه غیر آن که همراه او خواهند بود و در استرضای خاطر او کوشیده سر در به سر در خواهند افزود
چون از نوکری گشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۱۳- فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را برای استقبال
باید رفت و باهم اکه اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴- فدوی درگاه مخلص خان
بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه
عرض واعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا
شفا دهد و پسر ش امروز زیاده مدد کجاست و در چه کار او را بطور راه نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند
سیپاره حفظ کرده بود نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان درباب فتح قلعه چنجی که پادشاهزاده محمد
کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن
فدوی است مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برادرستی کار خود نمی بندد
اگر گرفتن رانای بیجا و کشایش قلعه از و تواند شد چه به از این والا سردار خان هم کهنه عمل است
یعنے پرانا عامل ہے ۱۲

بدنسبت باشد رقعه ۱۱۵ - فدوی درگاه فرد الملازمت بادشاهزادهٔ عالم بهادر مقرر ست تحتی الملک
ومردم دیگر را با فواج خود ها برای استقبال باید رفت وباین گزین آورده چشم ما روشن ساخت بیت خوشا
وقتی وخرم روزگارے + که یارے برخورد از وصل یارے + رقعه ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان برای عرضی
که عین باشد کار نیست این علت را از میان باید برداشت مهم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند با تفاق
ما حسب المسطور هم بر پروانه زاید ست قولی ست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد
بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال قضیهٔ ماضی بود دیگر مردم کشمیر نمیشود
کمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست + الحمد لله که چنجی فتح شده دارا نام رود دگر بخت گر فتنش
هم چندان کار نبود اما باغماض کهنه عمالان از دست افتاد چندی دیگر دکان سرو شدنی شان گرم
ماند با آنها باید گفت که بخورید دیار اینها زانکه شما را بخورد رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه این قدر
تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه راست نهی این امر و شرع نیامده و مرتبه ولایت خود
دارد چرا به کلواو اشر بو عمل نمیکند و ما را وخود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست شعر بخت و دولت بزور بازو نیست + تا نه بخشد خدای
بخشنده + اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار الخلافت
از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینه ها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط
بود تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز برانها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود در
در نزهت و شادمانی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا می باید هر روز یکبار خود رفت و تمامی
مقید ترمیم و تصفیهٔ عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
و صاحب آباد و اعز آباد و نور باڑی و سرہند باڑی که تعلق مشیره عزیز القدر دارد
وغیرها بالقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رقتنی تا حال با تفاق بیوتات کالمعاینه شده

برنگار ودل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش
بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند که تا حقائق باحسن وجوه معلوم شود زیاده
صورت شکست و ریخت بر آثر هم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و همچو اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب * فآها ثم آها ثم آها * رباعی افسوس که عمر در رفت و هوشیاری هست
دردا که امید خویشتن داری نیست * گفتم که چو بیدار شوم روز بود * هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این بندهای ما باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا
تا موافق شریعت غرا فیصل و حیف و میل بر کسی نرود و الحمد لله قاضی ما متدین ست و صالح و متقی چشم
براین آن ندارد در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و وارضوا لحکم القاضی شجاعت خان ناظم
صوبه احمدآباد باضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باد باید نوشت فدائی قدرها که دیده جزو بیست
کار کلی هنوز در قدرست * اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و در تنبیه مفسدان
واستمالت زمینداران همچنین سعی جانی لعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین
مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این راجهان یاد نیست * عاقبت زین نردبان افتادنیست * هر که بالا
تر رود ابله‌ترست * استخوانش خردتر خواهد شکست * رقعه ۱۱۸ شجاعت خان درگذشت انا لله
و انا الیه راجعون آدم کاروان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد و سه کس بجای خود سنجیده عرض نموده عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق والله الرشاد درین مقدمه بهتر از
خیراندیش خان دیگر کسی نیست امیگویند که چشمانش از کار رفته باری او را یا دیگری را مقرر نمایند و صبغة
الله خان بدنامیست مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و بال اندیشی داخل
ندارد و بیت حیف بر این دانش و آگهی او * کور شده دیدهٔ حق بین او * در باب دینداری تحقیق

حق از دست دادن چه معنی دارد و از ینجاست که گفته اند قاضی وامین تحقیقات متعصب باید
گردد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اقتدار جمیع
غالب را منظور ندارد از ین قسم مردم بیشتر هم کم بودند درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است
خود کجا. رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود و هزار سوار از تابینان او کم باید کرد
بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کارها برهم میکند حق است ع راستی ناید خواجگی بر بندگی رقعه ۱۲۰ روح
الله خان درخواست مهر در احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سر رشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بر بنیت ضبط
شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود برای امین و کروری تعین نماید و آنچه جاگیر و اند
یابد پروانه بدهد و هنگام ضرور جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود بفرستد باید نوشت
و سزاولی تعین نمود که بلیداران ما خزانه بادبرسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
حواله وکیل باید کرد و یا در خط خود منظوری نموده باید فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مرد از ان جماعت
نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد با اینهمه فروتنی برای آوردن مطلب خود بود از درون هم
شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد فردا از اختلاط چسپان بیگانه نمی شود خویش
هرچند جامه تنگ سگ جز و بدن نگردد رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن
توپخانه تعین ساخته روح الله خان را درین کار متردد نموده اگرچه آنهم کار بادشاهی است اما بخان مذکور
بنگارد که بفتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح
قلعه مورچال فرستاده او بنظر در آمد میکه برای مورچال مقرر کرده است خوب است و به چندین وجوه
بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم می شود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ
باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها

نزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقیده کشا اثر بفرمان هم درین
ماده بفرستیم و انچه باید بدستخط خود بطرز تاکید میفرستیم بیت بامیدها چنین شاخ شاخ + برازیم چشم
کشا اثر فراخ + استغفرالله استغفرالله رقعه ۱۲۲ - انا فراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزندزاده
معلوم شد که شکرالله خان با وجود نزدیک نمودار شدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سعی نکرد
کسانرا به تنبیه آنها فرستاده بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده
با امتناع محرز و ممتنع نمیگردد درین ممنوع قصد اصرار دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی
چیزهای بسیار بر خانه زادان تربیت کرده تامی بندند باید که آن فدوی بدیوان برنگارد که همه مراتب
را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ - بفتح الله خان نویسد که حسن خدمت مفصل
از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما آئین جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل
نکند و بازرده کردن سرگروه ما سرگردان نماید رقعه ۱۲۴ - بستمند خان فرو که مشعر خرابی جاگیر
خود بسبب بدهاونی دزدان بهر خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن گروه
شقاوت نشان کرده حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق
خود را به جمعیت شایسته بآنطرف بفرستد رقعه ۱۲۵ - سید سعدالله که در خطوط باز فرستاده و
اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را
خدمت دارالشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در
مقدمات اهل خدمات که بفحوای آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیة در حقیقت ظالم اند
دخل نموده باشند هرچند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است در هر ورق مستدعی
بودن خود بدعا موت فی الله والمنوده اند حق است فی هذا الموت حیات این نیازمند درگاه
بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی

بالصالحین دردارد و در معنی قبل لقایة الانبیاء والاولیاء اجمعین صورتها بجا می آرد اگرچه فضلا
حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه به تحقیق خود نگارد والسلام
رقعه ۱۲۶ - تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آن فدوی را
معلوم شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردن بادشاهزاده نادان ضرور بود کریم و بر سر آن مس
القرین انچه آوردنی بود آوردیم و من یکن الشیطان له قریناً فساء قریناً فی صحبت سفله چو انگشت
نماید نقصان + گرم سوزیدن و سر کند جامه سیاه + بشومی هم صحبتے او بادشاهزاده هم گمراه
اند چند چیله اگر در خیمه اش به تیاقداری باید نشانند و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷ - خانجهان
بهادر باین چیتی اول مثل کهنه عمالان درین مهم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید
خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین
عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت
و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم وا شود و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی دست
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک کی بطور خود میگزارد که این کس گوشش بحق و حقیقت وا دارد
الٰهی زبند نفس بی هان و ما را در تبعیت و میران نظم مهربانی وید و آن لطف نخست + آنکه کردی
گمرهان را باز جست + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه ۱۲۸
هیبت و ترس ۱۲
امیر الامرا درگذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد دیوان
یعنی مر گیا ۱۲
بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که بتقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور گرفتگی
هر قسم که میسر آید مبلغها بادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها
ممکن ہووے ۱۲
کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما بگمان
روایت قبیله داری او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که برو به مرضیه خود براستی

نکات نون سے ۱۲
ہے نکتہ کی جمع بمعنی باتہا باریک
لطیف بات ۱۲ اور فضلا بالفتح
معروف ہے اور وہ جس کی کھال
وین یکن الخ ترجمہ اور جس کا
کہ شیطان ساتھی ہوے پس بُرا ساتھی
ہووے ۱۲ ترجمہ الخ
کاف تازی ۱۲ اور مرہم کے معنی
چیلا لفظ ہندی ہے غلام اور مرید
میں فارسی والوں نے تصرف کر لیا
ہے اور انفاس ۱۲ تیاقداری تاے
فوقانی سے ۱۲
دستی کے پہرہ دار
لفظ ہے بمعنی عصا
چونکہ دربان کے پاس بھی لکڑی
ضرور ہوتی ہے اس واسطے مطلق دربان
کے معنی میں مستعمل ہے ۱۲ ان
المنافقین الخ ترجمہ تحقیق دو رو لوگ
نیچے والے درجے میں ہیں دوزخ سے
درجوں میں سے ۱۲ اعدی الخ ترجمہ
سب سے زیادہ دشمن تیرا نفس
تیرا ہے جو تیرے دونوں پہلو
میں ہے ۱۲

وتندرستی ظاهر خواهد کرد اما ان اللہ خان ہم برای این کار بد نیست متعین باید کرد و مراتب بعرض
رسانید کہ اضافہ دادہ شود و یک رعایت دیگر ہم بخاطر ہم ہست نسبت باو عمل می آید رقعہ ۱۲۹
این کار بیوسف خان مقرر شدہ مجوز آن مخلص ہم خوب نیست اما سپاہی ست حقیقت عملداری او
معلوم نیست بر آن فدوی ہر چہ منکشف باشد عرض نماید برای دیوانی برہان پور شخصی دیانتدار مطلوب ست
الاہم فالاہم رقعہ ۱۳۰ اکرم خان در چہ کار ست باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف
از چہ راہ اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانہ بود + حج زیارت کردن خانہ بود +
اللہم ارزقنا خیراً رقعہ ۱۳۱ فرستادہ فرزند زادہ بہادر را باید گرفت اما بیشتر وکیل ایشان را گفت کہ
بدون عرض نفرستادہ باشند والسلام رقعہ ۱۳۲ مرشد علیخان ضابطہ است و خالی از دین
ہم نیست این کار را اگر باو گفتہ شود شاید کہ بہتر از دیگران سر انجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمہ کہ
بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیدہ باشد فوجی برای تنبیہ قولنا شان او و باش تعین
باید کرد خان بہادر حمید چہ طور ست این عاصی میخواہد کہ مرتکب ہیچ گناہ و معصیتی خاصہ ظلمی نشود اما
ازانجا کہ ملک بی سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضی جاہا احکام موافق الوقت بغلبہ
نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئلہ بپرسد الحمد للہ کہ نیت خود بخیر ست شاید کہ نگیرد انما الاعمال
بالنیات حدیث صحیح ست و بحد تواتر رسیدہ رقعہ ۱۳۳ خواجہ عبدالرحیم رحلت کرد دیندار
متقی بود از جگرداری بہرہ تمام داشت روزی در حضور ایستادہ بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم
خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد کہ نام این را بہ از طرح است پرسیدم چیست گفت رافضی
کش فرمودیم کہ در سرکار والاہم سہ چہار ہمین طرح و نام تیار سازند از کمر برآوردہ نذر کرد و عرض
کرد کہ تا آنہا تیار شوند این نیاز محضر در سرکار را شرف باشد و رفتہ آداب بجا آورد احوال پسران او
معروض دارد یا بعنایت اللہ خان بگوید کہ او عرض نماید یا بقدر ہر یک رعایت کردہ شود رقعہ ۱۳۴

خانجهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست تا بکجا بر و غالب
درین ایام صوبه دارئ دکن میخواست و بچه دل گرمی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بد تر از ینست نظم
کشتن این کار عقل و هوش نیست + شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و در کشید + معده
اش نعره زنان هل من مزید + دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست + کو بدریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز + کم نگردد سوزش آن خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اندر
آیند اندران خوار و خجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مر او را این ندا + سیر گشتی
سیر گوید نی هنوز + انیت آتش انیت تابش انیت سوز + چون قدم بر وی نهاد از لامکان + آنگه او ساکن
شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخست این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزوها + این قدم حق
را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شکاف + تا بسوزن برکنم
این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزنه رهائی بخشند بحرمة محمد و آل محمد علیهم
الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ با آن مزاجدان فرستاده بود بمطالعه در آمد برای
داؤد خان نوشته است و در اظهار خدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا
فتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خجل امکان
ندارد و دیگر برای اصلاح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه ضرور باشد بفرستد و بقلعه
داران آن طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ
برساند الحکم لله الواحد القهار و یفعل الله ما یشاء رقعه ۱۳۶ - از عریضه سپهدار خان واضح شد که
بی جهابت پسر او سید احمد یاد علی و لک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر
و اسپ و فیل ارسال باید کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده و در ازین مژده سر و بسازد و وکیل را
هم اگر تربیت حاضر در باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر برآورده ایم

زنجیر ازان میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه[1] هم عنایت شده اند
جواهر خان خبر بگیر در رقعه ۱۳۸ - سوانح نگار روز بر وست در باب سید مبارک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا
ندارد خود و راد در اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار اکبرآباد
خوب سر انجام شده است گوپال سنگه را هم در باب اعانت او باید نوشت و نجان هم کور تسلی نامه قلمی ساخت
چنار تا بکجا جیب تفلسی پر شد رقعه ۱۳۹ - هنگامه که بر اهتمام خان مردم گذشت از غفلت همین مردم
ست رو نباید داد دل بشت و کمر آنها پچو بی توجهی باید شکست هیچ آدم متدین خبردار کجا هم میرسیدیان
را چنان فربه کرده اصطبل[2] را نخوی و نق داده بود که گفتن راست نمی آید اللهم اغفره وارحمه و انت خیر الراحمین[3]
بسیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسد مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار نمانده و الا هم فالاهم
رقعه ۱۴۰ همین پور خلاف برای اضافه پسر چار هین نوشته اند ظاهر اسواران رفیع القدر زیاده اند برابر
باید کرد و افزونی ذات خورد و بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد
میان صوفی خان هند و صحبت برابر نیست هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیة[4] تهدیدی بهند و باید
نوشت رقعه ۱۴۱ روح الله خان بآن وضع زرها ادا کردن[5] مشرف مال دار میخواهد با این روش جرمانه
هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعداد آن نباشد وکیل را
نشانده همین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیهای مار النصیب همین پا باقی نکند اعلی حضرت طاب ثراه[6]
ثراه برای جرمانه تقید بسیار میکردند فور اچیلهای شریر و شدید تعین نموده زرها را بمعروض وصول در
می آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان دریا میکه بمنصب وزارت سرفرازی نداشت و غسلخانه
نشانده اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت
بد شده دا ایذا او لغزارو کمر بست آنحضرت براو نا مهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان با هم صفائی
داروغه را از خان مذکور دولتها نهاد رقعه ۱۴۲ - پیشکار صدر الصدور مستحقین را اکثر بحضور میآرد دیگر غرضی

ل۱ علاقه مرصع سے زیور سے وہ چیز مراد ہے جو خنجر اور تلوار میں لٹکانے کے لیے ہوتی ہے جیسا کہ امیروں کی تلواروں میں بیش قیمتی قیمتی علاقے ہوتے ہیں ۱۲
ل۲ اصطبل الف کی [illegible] زیادہ اور [illegible] ہے جسم کے طویلہ ۱۲
ل۳ اللهم الخ ترجمہ یا اللہ بخش دے تو اس کو [illegible]
ل۴ ترجمہ یہ دو جھگڑنے والے ہیں [illegible] ۱۲

(interlinear glosses: بسینه بپره ۱۲ ; منوبه بتنگ بیٹھے ہونا ۱۲ ; موافقت ۱۲ ; یعنے موافقت متعین ہے ۱۲ ; ڈرانا ۱۲)

درمیان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی
که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه سرپیچ مرصع به سه خان مذکور باید گفت یا آنکه
عمرے در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر رمیده اند که این جماعت درین عرصه منتظر
که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی مرحمت
شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد
کرد و اگر کسی کار بادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود
بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و
دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زیرا که برای احشام قلعجات
گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب بکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود
برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود
سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینماید قلعچهای مستحکم بستن مفسدان بزرگی نگاهداشتن عیسوی خان
از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برادرزاده برهان الله خان
که از بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهراً در شکست تیخان مذکور حسب الحکم تهدید باید نوشت که این
صورت چرا با بمعنی بوقوع آمد وجه رومال گاه در نظر نداشت طلب احشام که نخواهد رسید غله قلعجات
نخواهد بود دزدان برای نان مردان غالب خواهند آمد آن وقت شما کجا خواهند آمد قابوچیان اگر طلب گرفته ترک
کار مانند غنیمت ست و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت
که فی الحقیقت کار خداست برهم نمودن بزندگی و دریوزه حق مردم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسروان مال ست آیین کدام مومن نمک حلال ست بهر حال بفضل الله وصول طلب از تمامی
احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاونان بدنیان بر خود لازم داند

ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین ست دبدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت هم بوده چه کنند ناچار است اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر تنخواه نمیدادند آمدن خود میدادند یا هم از طرف خود ما نویسید رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدرآبادی بظاهر در لاهور در گذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور پدر رحلت کرده ورثه دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا برنگارد که اموال به هوشیاری و دیانت تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد ست خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اید به مستحقین و ضعفا دیگران را در آن نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ رحمت خان امروز لباس فلاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آید بمجرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل ور کنند آن فدوی را بگوید که دامن بدستوریکه در حضور مقرر ست همانقدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد و مردم را باید که الفت بالباس ساده و پرکار داشته باشد زینت تکلف خاصه زنانست و بهمانهامی زیبد و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸ ماکه پان نمیخوردم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم بآب و تاب نیست هوشیاری و چربی دستی داروغها آنست که همه وقت همه جا کارخانجات عهده خود به تزک آراسته دارند تا وقت کار مجرائی آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شاهی و دولت خداداد ما معلوم کنند در رونق و شکوه ما و معائنه نموده ناتوان نبیان پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و این همه مباهات حقا که حیساب نا صواب رب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافت مهابت خان صادر شده جواب نوشته نوکر هیچ باید الشکر الله و المنة رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت خان عبد الرحمن درگذشت بر آدیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند سعد الله خانی دار حیاتی که رتق مهمات دیوانی بود میگفت که سرکار و الا به کسے باید فرمود

که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد علیل غرض رقعه ۱۵۰ آن فدوی مدار المهام
حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسران
دیوان قدیم خود را برآورده دید فهم و فرکاسے رسادارید مختار ید حالا با فضائل خان میر هادی مرزه نمائید
عنایت الله خان را واسطه المطالب ایشان کردیم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان و رحیم نظام
دکن و روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضے واهیے نامناسب شده بودند بمصلحت
چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت بانها درساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که
عرش آشیانی اکبر بادشاه روزے میفرمودند که ٹوڈرمل برای تغیر و قطمیر امور ملکی و مالی شعور تمندار داما
غرورش خوش نمی آید ابوالفضل ازو بد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمیتوان انداخت
لهذا با آدم کار چاره ناچار باید ساخت فرد خدای است مسلم بزرگی و الطاف ٭ که جرم بیند و نان
برقرار میدارد رقعه ۱۵۱ خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت باوجودیکه فرزند زاده از بیجاپور آمده بدیدنش نرفته روانه برار شد و لفظ سپه سالار که مینویسید از نوشته وکیل معلوم شده
یا خبر غیبت درین ماده نه فرمان رفته نه گفته ایم نماید که منصب سپه سالار از کجا پیدا کرد رقعه ۱۵۲
محمد باقر داروغه کچهری دیوانی درگذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روزے سواری شنیدیم
که این را به نسبت او مردم چه قدر بد میگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود
مگر دو جزای اعمال حق است خود بهتر میداند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت
نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند ظلم کردن بدست
و پیش آوردن ظلم بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن عزا را کشتن است و دیده و دانسته
از عهده باز پرس آخرت که در شکست بر آمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما
خدمت نباید داد ع داد داد داد از دست غفلت داد داد ٭ غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانے

۱۲ شه نواخته را انداختن یعنی ترقی دے کر پھر تنزلی دینا ۱۲ شه دکان چیدن دکان کا آراستہ کرنا دکان لگانا ۱۲

چیده بدرویشی متہم گردیده برآوردنش ضرورست بیت نه مردانند اینها صورتاند + لبته نان اند
ومرد شهوت اند + جهلای تبذل مزاج مختل واقوال باطل دارند ایمان کو واسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجا
تتمه طلب که در سرکار والا دارند التماس تنخواه به پرگنه بودهی کرده اند باید نوشت یا چه کیل گفت که تتمه طلب
ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبه ونقدی وقیمت جواهر وغیره آن محسوب خواهد شد
سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها وامرا موقوف میداشتند
در عصر ما همه ضابطهای ضابطه شد بعضے اوقات عمدة الملک بجا خود میگفتند که ما بکار بیرون نجات
گاهے مامور شده ایم اگر گاہے اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت وتردد ما را خواهند دید وانیمعنے
زبانی هر کارها باللفظ بعرض والا رسیده بود در بیولا که از عرائض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر
ذوالفقار خان هجوم آورده رسید نمیگذارد وعرصه بر خان مذکور تنگ کمک طلبست الحکم والانجام
عمدة الملک عز اصدار یافت که بکمک پسر خود را زود رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد نقص
بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که بر وعرصه تنگست در زود شتافتن
تساهل چرا مدعی شدن دیگر ودر دعوی صادق برآمدن دیگر ست ع دیگر بجو و منما زکه ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴
فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته وخدمت کرده وگمان ضابطه دانی وشتر الف انسانی
در حق او بیشتر ست با وجه وانیهمه اهانت منصبداران بادشاهی روا میدارد وقول سعدی یادنمی آرد بیت
من وتو هر دو خواجه تاشانیم ۔ بندهٔ بارگاه سلطانیم + عجب عجایب معقولات سعد الله خان ست که الف بصورت
قلم ونون بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دیو بیست قلم ودوات پیش نهاده یا حیوانی
یا تصویرے از نقش عقل وهوش ساده بعد ازین احتیاط لازم داند وباعتقاد خود نوکر درگاه والا را
بیتر هم چشم خود شمارد و امتیاز یکه میباید مراعات آن را مرعی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزندزاده محمد عظیم مرو
عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید این خیرخواهی بچه علیه

در خاطر گذشته اگر شاه ایمای بن مطلب با بن فرزند زاده کرده اند چه مضائقه والا ازین خیالات درگذرند
که اخلاص ولی نمی فزاید بل از افزایش غرور پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا و انا داعوان پرحم
کلهم و ید غلهم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ - خبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شرائف انسانی و جوهر خداد انی
و همه دانی او خطر بر مید اشتم رضی الله عنه این دار مرگ ارشاد باید بسیار دارد دو فواید شن نا پایدار
دل دانا و چشم بینا کو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر
از خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ - خان فیروز جنگ یکرنگ
من میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما چه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا اسعد تخان را فرستادیم
فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار ما فی الضمیر کند از میوه های نو رس آنچه اینجا بهم میرسد انگور ست اما اطبای
یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج دان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس
بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فردیا رب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدان
آرزو مرا برسان + رقعه ۱۵۸ - خان فیروز جنگ یکرنگ من تفریق فوج لا علاجست فدوی زاده را
زود بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات و ارادات امتیاز یافته باز پیش آن دولتخواه خواهد رسید
فرد هان مشو نومید چون واقف نه از اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + فرد
اینچه دل از فکر آن میسوخت بیم هجر بود + آخر از بیمهری گردون باهم ساختیم رقعه ۱۵۹ - خان فیروز
جنگ یکرنگ من الحمد لله دوری قلبی نیست بیت گر دور مینی و با منی پیش + در پیش منی و بی منی در
منی - از احوال شما روزی اگر اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست دهد خانه زاد
عنایت الله خان را ندیده ایم جای او خالی ست ع شاخ گل هر جا که روید هم گل ست + رقعات
بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ - نصرت جنگ بی ریو دو رنگ من اول این ملک در قلمرو
و ماندان هلی بود و بر پنهان متغلب انه تصرفا تیها برآورده اند ایشان را منهمک و مستهلک ملذات نفسانی

مستغرق امور دنیای دنی دیده دست از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند
از نوکری خود دیدند سیوا و غیره نیز با اینها سلوک بد نمودند بیت در باب کونکه و دولت هست بدست
کاین دولت و ملک میرود دست بدست رقعه ۶۱ ولایت زر خیز بدست این کافر حربی خواجه نعمتان
را گذاشته ایم و تغافل از امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین مگر نخوانده ایم
یا سلیقه ملک گیری و مفسد اسیری نداریم رقعه ۶۲ خان نصرت جنگ را و دلیپ و غیره متعینان
خود را بر آلتفت خان پیش آی و شاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست آنها
اگر کوتاه باشد و در کار خللی نشود فبها که بعضها بارانای بیجا بیک کمان تیر می اندازند و نمی فهمند
که خود را نشانه تیر وبال آخرت میسازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل
مشو فرد صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالعافیة۔
رقعه ۶۳ نصرت جنگ بی ریو زنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام همت مصروف همین کار شد
الحمد لله صورت یافت آخر چیکه درین سفر خیرات اثر شده و میشود مدار آن بر خزانه هندوستان
مبلغهای کلی طلب طلبداران شده و میشود و در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمینداران از
بیجاپور که اصل است بتغلب و تصرف است نبیره سیوا پسر سیوای جهنمی ست ملکش ظاهر چندان استحکام
ندارد و حاصلش فی الگفته سید می مسعود خان متعینی هفتاد هشتاد لک ن ست چه در تصرف می باشد
حقیقت ملک و تدبیر نزاع از وداز نائب خود که داود خان با استفسار باید چرا اغماض و تغافل رود
رقعه ۶۴ خان نصرت جنگ من ارباب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از اینها تواضع
از اینها از اول تا آخر می آید و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب زر بخشیدن
بخل نمیخواهد خلاف امر بیست و سه سیدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر بنده های خدا چه حقیقت

۵۹ مجلس پیشگاه صدر اور صدر کے سامنے بیٹھنے کی جگہ جو صدر ایوان ۱۲ منتقم انتقام اسم فاعل ہے یعنی بدلہ لینے والا کافر حربی وہ کافر جس سے لڑائی واجب ہو ۱۲

۶۰ ۔ وہ جگہ جو دار الحرب ہو کافروں کی حکومت ہو اور مسلمان جہاں پوری مذہبی رسوم ادا کرنے کی اجازت نہ ہو

خواهد شد فردفکرشته تلخ دار دجمعهٔ اطفال را + عشرت امروزبی اندیشهٔ فردا خوش ست + بهرحال زار با کار
ذوی الاعتبار را همه حال هراسان و ترسان باید بود دهر لحظه الحفظ والامان باید گفت رقعات بنام مرزا
صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری
و دوصد در دیوان تسلیمات بکنانند رقعه ۱۶۶ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب هزاری و دوصد و
پانصد سوار و خطاب میرزاخانی وعطای دوهزار روپیه بعرض میگم سرمایهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم
مشعراین عطایا یادبرنگارد و دشمن عفا و اصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبه
دارالخلافه شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت ازاراده گوشه گزینی و استعفای
منصب نوشته است هرگاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پرورده لطفهاست باد سپرده
باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد درصورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را
درجه پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه درماهه که دوازده هزار سالانه میشود بنقد مقرر خواهد گشت
رقعه ۱۶۸ بنام حمیدالدین خان بهادر حمید بداند این حرف چندروزست که شاه عالیجاه عرض نمودند
که کس دشمن جانی من اند حمیدالدین خان و امیرخان و منعم خان گفتیم امیرخان نیکذاتست باکسی دشمنی نیست
و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول است ای بیخود فکر کردید از حال خود
چرا غافل آید و مقدمهٔ موت خود همانست که الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های
های افسوس بیت گهی زدست و گاهی زدل و گاهی زبانم + بسرعت میرود العمر متیر سم که
دامانم + اگر مناسب داند بعالیجاه بسپارم و اگر کدورتی باشد صفا دهم ناد امانت این فانی خیانت
نکنند هرچه بخاطر رسد بنگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان پیروز ابوالوفا حاضر بود
که درویشی ساده دل آمده چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بمد عاچه کار فقیر دل بریده و گریبان
دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آئینه و هم ست و این

صورت پرستانش بفسق و از تقلید اند و میگویند للّٰهی + اللّٰهم نبّهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین
رقعهٔ ۱۷۰ هدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود مینازد و بحساب است حال
و لیکن در حضور چنین و نارسائی مزاج دومین در آنجا با عالیجاه چنان فهمیده باید گفت قطعه بخشی خبر
بازمانه بساز + ورنه خود را نشانه ساختنست + زیرکان زمانه میگویند + زیرکی (هوشیار لوگ) بازمانه ساختنست
خداگوش شنوا و بینا دهاد و السلام علی اهل الرشد و السداد سلوکی که این کور مکان با بادشاهزاده
کردند کیفیت او شنیده باشید چه کنیم خود کرده را درمان نیست و ما برطبق عرّ الکفل این نکهرامان حکم کردیم
و گونه اجازت دستگیر کردن وادیم معلوم نبود که این بیدینان آن قدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور
بادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادت مند نمود خوب یار باقی صحبت
باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکمی بنام فرزند عالیجاه نوشته (لیجئے خواهند نمود) زود بیار علی بیگ
به هر دو حسن بیگ پیران کار چکله کوڑا برعایت خویشی (یگانگی) فضل اجمل تغیر نشد و سکنهٔ آنجا تواتر فریاد
میکنند و سر بزمین میزنند و میگویند ع اگر تو می ندهی داد روز دادی هست + آخر الدواء الکی
این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان
را میان حسناً جاگیر و رعایا و حاصل این گفته گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در
بعضی محالات حصه سپاه شما زور ظالمان است آدم خدا ترس و آبادان کار رسیده فهمیده بمیزان
فکر سنجیده زود تعیین نمایند که از زود جزا بری الذمه (قباحت) بادشاه شویم عاملان خویش و برادر دیوان و واقع
نگاران ابنای جنس امین و فوجدار نباشند رقعهٔ ۱۷۱ بهدایت الله (نام خوشنویس) زرین رقم بگوید که این رباعی
در بیاضیکه بادشاهزاده محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خوب بنویسد رباعی آتش بدو دست
خویش در خرمن خویش + من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست
منم دشمن خویش + ای وای من و دست من و دامن خویش رقعهٔ ۱۷۲ امیر جلال الدین که

۱ اللهم الخ ترجمه یا الله هوشیار کر هم کو غافلون کی نیند سے ۱۲ ۲ بخشی ایک شاعر کا تخلص ہے جیسا کہ شعر اس لفظ یا سے تحتانی نسبت کی ہے نخشب ایک شہر ہے ترکستان کے شہروں میں جہاں ایک ... حکیم ابن عطا نے دس مہینے تک چاند نکالا تھا جس کی روشنی کی

۳ ... نخشب ... ۴ ... والسلام ... ۵ ... آخر الدواء الکی ... ۱۲

ز شاه عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان است که حبشی بود و سید زاده کریم النسب

صحیح النسب است چرا بر آورده اند از قسمی پرسید رقعه از نوشته اعتماد خان وحی نیست که خود

اند این جز اسیر شد در هر حال چون او خود بخود بیزار است و مستعفی

شده بنویسند [illegible]

[illegible] باشد رقعه [illegible]

که بادشاهزاده بجمعیت ناسه حربی کم دارند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یکروز بهمین اراده

سوار شده تا پای قلعه رفتند الا زمینداران مردود از خبرداری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه

بر آید و ایشان بر قصد فتح قلعه بهمین سبب حسب الحکم در باب مخالفت بادشاهزاده و مفتوح

ساختن قلعه با آنها باید نشت و مکرر تعلیم آورده حواله یار علی بیک نمود که بداک نفرستند نه شود

ان بادشاهزاده مرحوم و مغفور بنا الفت پیوند و کار بادشاهی بر هم شود فرد حقوق خدمت

ل الله [illegible] الت

طفال است + به کشوری که در دکو دکان خداوندند + شریف مکه در هند و ستاد و

سیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین است

ا و فکری بجا باید نمود که بان جماعت برسد و این متلف حق بران نرسد بسوداگران

ده و مالداران فیج تجار نند رهیار که آن همت از طرف خود بنویسید که اگر بطور رقی معرفت آنها مرد

اهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر

اظهار و شهرت نذر سرکار والا هم نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب

جل و علی و حبیب اوست صلی الله علیه وسلم در صورتیکه اینهم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک

نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه ظاهر است نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات تمام

اسد خان رقعه اهمین پور خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسید بلکه عرضداشت کنند که

تجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم

سب نون او سین مهمله نیز [illegible]

ابل لیاقت ۱۲ [illegible]

ورن [illegible]

صحیح [illegible]

قدیمی بازی کلیه ۱۲ شه [illegible]

معنون مین ۱۲ [illegible] نحن واقرب [illegible]

[illegible] زیاده این امر [illegible] ۱۲

متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بنگارد
که وکیل منصبداری که در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنا بر قضیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن بجوی
کچهری دیوانی از مدتی رجوع داد برعایت وطن دار حق آن منصبدار از ان کشمیری بی پیرمی
دیاند در ... [illegible] ... الت و بیعلمی کنند شاه ... [illegible]
ست مکرر آواز بلند گفته ایم و باز میگوئیم که ... [illegible] حق و رفع تعدی متعدی و رویه
هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد پیچ مرصع بهر امیر که مرحمت بده ... روز مبارک
یکشنبه نه بندد و بهمان اکتفا کنند و از خود نسازد رقعه ۱۷۶ بفرزند عزیز یاد نمیشد که دنیا
رفت و آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و همراه بعالم گور خواهد رفت امور
خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست عاقل
که وقت حال را که بین الماضی والاستقبال ست غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند نور آ
و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال او روی در رفتن ست و آینده را روی
فرد سعدی همه روز پند مردم + میگوید و خود نمیکند گوش رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص اکبر بید
او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او افزودیم ظاهر بر نخوت و پندار افزوده قدر خود را
گم کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدیره نصرت
جنگ بدود عذرها بخواهد و خود را از زمره پیشه ستان پدر ترس انگارد و والله کانه کجهوره
فراموش نسازد نظم هیچ آگه شیرمردی چیست + شیر مرد زمانه دانی کیست + آنکه با دشمنان تواند
ساخت + و آنکه با دوستان تواند زیست رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه عرضداشت کند ایشان مستشفی
تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که شید سعد الله در روش نوشته باشد بنویسید که حسب الفرما
بیدل رین مقام دو مصراع دلچسپ گفته و دبترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در